

مفهوم خوارق عادات در ظهور اعظم

فاروق ایزدینیا

مقدمه

بدایتاً این عبارت ذکر شود که: «خرق به معنی شکافتن و دریدن است و خرق عادت یعنی عمل به کاری که خلاف عادت و رسم معمول است و کرامت اولیا را به خرق عادت تعبیر کنند.» افلاکی گوید: «انبیا و اولیا ... کرامات و خرق عادات می نمایند تا دیگران عبرت گرفته، دیگر آن نکنند.» (فرهنگ سخن، ج ۴، ص ۲۷۲۷)

معمول چنان است که هر زمان ظهوری واقع می شود، پیروان ادیان سابق از مظهر ظهور طلب معجزه می کنند و از او می خواهند آنچه را که خارق عادت مرسوم است ظاهر فرماید. بعضاً نام آن را معجزه نهاده اند و بعضی «خوارق عادات» گویند. آنها خود انواع معجزات را به پیامبران خود نسبت دهند و اقسام روایات را برای اثبات صحّت ادّعی خود دلیل و برهان آورند. جالب آن است که از آیات صریحه کتب مقدّسه خود که دالّ بر نفی ظهور خوارق عادات است روی برمی گردانند و به روایات مشکوکة یا حکایات مروّیه از منابع مختلفه متشبّث گردند تا که شاید آن چه را که ظهور خارق عادت است بتوانند به مظاهر ظهور نسبت دهند.

در این مقاله کوتاه سعی شده است که با استناد به آثار مبارکه معنی و مفهوم معجزات و خوارق عادات ذکر شود و ضمناً وجود یا عدم آن در ادیان سابق و این امر مبارک بیان گردد. از آن گذشته، مطلب مهمّ این است که آیا حضرات مظاهر ظهور میلی به این کار داشته‌اند که معجزاتی به آنها نسبت داده شود یا اتیان آن را به صورت دلیلی بر حَقّانیت آنها تأیید می‌فرمودند یا خیر. اگر میلی به این کار نداشته‌اند، از چه روی باید برای آن اهمّیتی قائل شد و یا آن را باید دالّ بر حَقّانیت مظهر ظهور دانست؟

این‌ها نکاتی هستند که قرن‌ها با خون افراد بشر عجین شده و او را به آن چه که مشهود و موجود نیست راغب ساخته است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند میل انسان به غیب است نه شهود.^(۱) یعنی در واقع آن چه را که می‌بیند، نمی‌پذیرد و به آن چه که مشاهده نمی‌کند و صرفاً در حیّز قول و روایت است روی می‌آورد و در این راه چنان به افراط پیش می‌رود که موارد نامعقول به طلعات قدسیّه نسبت می‌دهد. این است که حضرت عبدالبهاء خوارق عادات را برهان عوام نادان می‌داند.^(۲) عوامّ در پی معجزاتند؛ امّا خواصّ در پی دلایل عقلی که با علم و عقل خود بسنجند تا پی به حقیقت برند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«برهان بردو قسم است، برهان عوامّ و برهان خواصّ و خواصّ به برهان عوامّ قانع نگردند و عوامّ نیز به برهان خواصّ یقین حاصل ننمایند. عوامّ خوارق عادات جویند، امّا خواصّ این را برهان نشمرند و قناعت نکنند و سیراب نگردند؛ بلکه دلایل قطعی عقلی جویند.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۴۱)

با آن که از طلعات مقدّسه خوارق عادات ظاهر می‌شود^(۳)، امّا نه قابل تسرّی به قرون آتیه است و نه دالّ بر حَقّانیت آنها. زیرا آنها برای هدایت خلق می‌آیند و مقصودشان ظهور خوارق عادات نیست.^(۴) بدین لحاظ نسبت دادن این قبیل امور به آنها نه تنها صحیح نیست، بلکه دلیلی برای حَقّانیت آنها نیز به شمار نمی‌آید. از آن گذشته به

راحتی قابل انکار است؛ یعنی شنونده می‌تواند آن را نپذیرد. از این رو حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«ما خوارق عادات از حضرت بهاء الله روایت ننماییم زیرا خصم نیز از این قبیل روایات از آلهه موهومه خود بیان کند و مستند به کتب و رسائل خویش گردد. لهذا ما برهان عقلی بیان کنیم تا از برای نفسی مجال انکار نماند.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۴۸)

از آن گذشته، ظهور خوارق عادات را به سحر و جادو نیز تعبیر کرده‌اند. جمال قدم می‌فرمایند:

«قد ظهر فی هذا الظهور ما لاظهر فی ازل الآزال و من المشرکین من رأی و قال هذا ساحرًا فتری علی الله ألا أنهم قومٌ مدحسون.» (کتاب مبین، ص ۱۹۹)

مضمون: (در این ظهور پدیدار شد آن چه که از ازل ظاهر نشده و از مشرکین هر کس که دید گفت این ساحری است که به خداوند افترا می‌زند. هر آینه این قوم منکرانند.)

نفی خوارق عادات در اثبات حَقانیت مظاهر ظهور

بدایتاً به چند نکته در نفی استفاده از خوارق عادات در اثبات حَقانیت مظاهر ظهور اشاره می‌شود:

۱. مردود بودن این گونه امور نزد حق:

از قلم حضرت بهاء الله در جواب شخصی که با تقدیم عریضه‌ای از جمال مبارک مطالبی را اقتراح کرد، چنین نازل شده است:

«مطالبی را که ذکر نمودی و علامت حقیقت قرار دادی این امور نزد حق لم یزل و لایزال مردود بوده. بهتر آن که خالصاً لوجه الرحمن قدری از آیات قرآن تلاوت

نمایید و در معانی آن تفکر کنید؛ شاید در این یوم که سلطان ایام است از رحیق عرفان محروم نمانید و از کوثر وحی الهی بی نصیب نشوید ... حق منتظر آن نبوده و نیست که هر نفسی آن چه بخواهد ظاهر فرماید. علم یفعل مایشاء برافراخته و به کلمه احکم ما آرید ناطق. این بسی واضح است که حق جل کبریا فاعل مختار است؛ آن چه بگوید و بفرماید همان مصلحت عباد بوده و خواهد بود و آن چه شما خواستید اعظم از آن ظاهر شده. در کتب الهیه تفرس نمایید تا مطلع شوید بر علم و حکمت و سلطنت و قوت و قدرت و احاطه حق ...» (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۷۸ و ۸۱)

حضرت عبدالبهاء نیز از ذکر خوارق عادات به عنوان دلیل و حجت امتناع می فرمایند:

«من معجزات جمال مبارک را ذکر نکنم. شاید سامع گوید این روایت است و محتمل الصدق و الکذب. مثل این که در انجیل روایات و معجزات مسیح از حواریین است نه دیگران، اما یهود منکر آن. ولی اگر من بخواهم که ذکر خوارق عادات از جمال مبارک کنم بسیار است و در شرق مسلم حتی در نزد بعضی اغیار نیز مسلم است. ولی این روایات حجت و برهان قاطع از برای کل نشود. شاید سامع گوید بلکه این مطابق واقع نیست ...» (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۲۸)

۲. حجت و برهان باید با ادعا انطباق داشته باشد:

جناب ابوالفضائل می فرماید:

«نزد اهل علم ثابت است که در صحت استنتاج قضایا شرط است که دلیل با مدعا مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر ارتباطی فیما بین مدعا و دلیل نباشد، آن دلیل مثبت مطلوب نشود، هر چند دلیل محیر و معجب باشد. مثلاً اگر نفسی گوید من طبیبم و دلیل من این است که به هوا طیران

می‌کنم و یا سنگ را به نطق می‌آورم ابداً نزد عالم، بر فرض وقوع، دلالت بر صدق مدعی نکند؛ زیرا که معالجه امراض و ابراء مریض دلیل صدق ادعاء طب است نه نطق حجر یا طیران به سما؛ چه، فیما بین دلیل و مدعا ارتباطی نیست.» (فرائد، ص ۷۹)

۳. در هیچ‌یک از ادیان، مظهر ظهور در مقابل قومی که تقاضای معجزه می‌نمودند، تسلیم نشد:

حضرت ولی‌ام‌الله از حضرت عبدالبهاء نقل قول می‌فرمایند:

«و چون در نصوص تورات دقت نماییم هیچ‌یک از مظاهر الهیه اقوام منکره را مخیر نفرمود که هر معجزه‌ای که بخواهید من حاضر و هر میزانی که قرار دهید من موافقت نمایم.» (قرن بدیع، ص ۲۹۷)

در تورات ملاحظه می‌کنیم که کارهای ساحران و معجزه حضرت موسی مشابهت داشت؛ لهذا اگر این محیرالعقول باشد، باید آن را هم نوعی معجزه دانست. از آن گذشته حضرت موسی در مقام اول اتیان دلائل و براهین فرمود نه آن که شکافتن دریا و انداختن عصا و ید بیضاء را معجزه‌ای بدانند که دیگران از آوردن مشابهش عاجز باشند؛ بلکه ده فرمان را برای هدایت ناس آورد و آن را آیت پایدار خداوند دانست.

حضرت مسیح نیز، علی‌رغم تمام آن‌چه که به آن حضرت نسبت می‌دهند، خوارق عادات را دلیل حقانیت ندانست و معجزه‌ای ظاهر نفرمود:

«هنگامی که مردم بر او ازدحام می‌نمودند سخن گفتن آغاز کرد که اینان فرقه شریزند که آیتی طلب می‌کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی...» (انجیل لوقا، باب ۱۱، آیه ۲۹)

و اما در قرآن نیز حضرت رسول اکرم از اتیان هرگونه معجزه‌ای ابا فرمود. در سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۱ به بعد پس از آن که از قول مردم تقاضای معجزه از خداوند

فرمود جواب شنید: «قل سبحان ربی هل كنتُ إلاّ بشراً رسولا» و در سوره آل عمران در جواب آنان که به حضرتش گفتند خداوند با ما عهد فرموده که ایمان نیاوریم به پیغمبری مگر این که قربانی کند و آتشی فرود آید و آن را بسوزاند، خداوند فرمود بگو به آنها پیغمبران پیش از من به بیّنات آمدند، چرا آنها را کشتید؟ حضرت بهاء الله در این باره می فرمایند:

«... حال تفکّر در آن نفوس غافله نمایید که عرض کرده اند باید در ارض بطحاء چشمه جاری کنی و یا یک بیتی از طلا ظاهر کنی از برای ما یا این که به آسمان صعود نمایی مقابل چشم ما و بیایی به کتابی که او را قرائت کنیم یا بستانی ظاهر کنی که در آن نخل و عنب باشد یا آن که به حقّ جلّ جلاله و قبیلی از ملانکه بیایی. اینها اموراتی بود که مشرکین حجاز از سید عالم خواستند که ظاهر فرماید تا موقن شوند به آن چه بیان فرموده و معانی آن مجملی ذکر شد. حال، به بصر حدید و قلب اطهر و انصاف کامل ملاحظه نمایید لیحصحص لک الحقّ و یظهر لک صراطه الّذی ظهر بالحقّ و تجد نفسک علی یقین مبین. و بعد از این سؤالات ملاحظه کنید که حقّ جلّ جلاله در جواب چه فرموده، بگو «هل كنتُ إلاّ بشراً رسولا». و اگر این عرایض مقبول می شد و حقّ تعالی برهانه ظاهر می فرمود آن چه را که خواسته بودند به زعم آنها دیگر در ارض معرض و منکر بر حسب ظاهر مشاهده نمی شد و حال آن که در مقام دیگر می فرماید اگر ببینند جمیع آیات را به حقّ مقبل نشوند و به افق اعلیّ توجه نمایند.» (مانده آسمانی، ج ۱، ص ۸۰)

خوارق عادات یا معجزات در ادیان سالفه

در ادیان ابراهیمی به مظاهر ظهور معجزاتی نسبت داده شده که خارق عادت معمول است. اگر بپذیریم که این معجزات به صورت ظاهر واقع شده، سه اشکال حاصل

می‌شود: اول آن که با نصّ همان کتب سالفه مغایرت پیدا می‌کند چه که مظهر ظهور صراحتاً از ظهور معجزه ابا نموده و آن را ردّ کرده است؛ دوم آن که معجزات مشابهی را به افراد عادی نسبت داده‌اند که اگر ظهور خارق عادت از مظهر ظهور دالّ بر حقانیت او باشد، لابدّ بر این است که افراد عادی نیز باید ادّعایی مشابه مطرح کنند^(۵)؛ سوم این که مظهر ظهور به جای هدایت خلق و آماده ساختن آنها برای عروج در کمال تنزیه و تقدیس، که اصلاً برای آن ظاهر شده^(۶)، باید اوقات خویش را صرف ظهور معجزات برای خلقی نماید که منکر اویند.

بدین لحاظ باید تعبیری برای معجزات منتسبه قائل شد. اما، تعبیر و تفسیر آنها مانع از آن نیست که معتقد باشیم که از مظاهر ظهور به هر حال نشانه‌های اقتدار الهی ظاهر شود و اموری که سایرین از آوردن مشابه آن عاجزند از ایشان به دیده سر نیز مشاهده گردد. جمال مبارک به این حقیقت شهادت داده‌اند:

«لعمری من سئل الآيات في القرون الخالية إذا أظهرنا له كفر بالله ولكنّ الناس

اکثرهم غافلون» (کتاب مبین، ص ۲۰۰)

مضمون: (قسم به جانم کسی که در قرون گذشته آیات درخواست نمود وقتی ظاهر کردیم از برای او به خداوند کافر شد ولی بیشتر مردم غافلند).

در بیان دیگر از قلم قدم نازل:

«در کلّ اعصار از مظاهر نفس‌الله معجزات و خوارق عادات طلب نموده و هر

وقت ظاهر شد، اعراض معرضین و نار بغضاء بیشتر و مشتعل تر شد، چنانچه

شنیده‌اید.» (امر و خلق، ج ۲، ص ۵۹۴ - طبع آلمان، ص ۳۱۷)

حضرت عبدالبهاء در باب معانی معجزات و خوارق عادات مذکور در کتب سالفه می‌فرمایند:

«إعلمی یا أمة الله أن جميع المسائل المذكورة فی الإنجیل إنَّها کَلَّها لها تفاسیر و تأویل لایعلمها إلا کُلُّ سمیع و بصیر» (امر و خلق، ج ۲، ص ۵۹۱ - طبع آلمان، ص ۱۴-۳۱۳)

مضمون: (بدان ای کنیز خدا که کلیه مسائل ذکر شده در انجیل، تماماً محتاج تفسیر و تأویل است که آن را جز کسی که سمیع و بصیر باشد، نداند.)

در کلام دیگر از قلم میثاق نازل:

«اکثر معجزات که از انبیاء ذکر شده است معانی دارد. مثلاً در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل منشق گشت و اموات از قبور برخاستند. اگر این به ظاهر بود، واقعه عظیمی است؛ البتّه در تاریخ ایام درج می‌شد و سبب اضطراب قلوب می‌شد و اقبالاً حضرت مسیح را سپاهیان از صلیب نزول می‌دادند و یا آن که فرار می‌کردند و این وقایع در هیچ تاریخی مذکور نه. پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نیست، بلکه معنی دارد و ما مقصدمان انکار کردن نیست؛ فقط مراد این است که این روایات برهان قاطع نمی‌شود و معنی دارد.» (امر و خلق، ج ۲، ص ۵۹۲ - طبع آلمان، ص ۳۱۵)

خوارق عادات از حضرت موسی

آنچه که از کتاب تورات و قرآن در مورد حضرت موسی مشهود آید، چند معجزه به آن حضرت نسبت دهند که در این امر مبارک به صورت مثال و تشبیه در موارد کثیره مورد استفاده واقع شده و در واقع به معانی اصلی آن اشاره شده است. دو معجزه‌ای

که در بدایت مبعوث شدن حضرتش به مقام نبوت کبری به طلعت موسوی اعطاء گردید، عصای مبارک بود که تبدیل به اژدها می شد^(۷)، دست مبارک بود که چون در گریبان فرو کرده برون می آورد سفید چون برف شده از شدت نورانیت می درخشید و به ید بیضا شهرت یافت^(۸) و موضوع دیگر، که به زمان خروج بنی اسرائیل از مصر مربوط می شود، شکافتن دریا به مدد عصا است^(۹) که بنی اسرائیل به سلامت از آن عبور کردند ولی سپاهیان فرعون در دریا غرق شدند. البته حضرت بهاءالله در بیانی می فرمایند که به حضرت موسی ثه آیت عنایت شده است:

«ثم بعد ذلك أرسل الكلیم بعد الذی تجلی علیه فی بریة القدس علی سیناء القرب عن شجرة المباركة الأبدیة الأزلیة الأحدیة بأنی أنا الله لا اله الا أنا، قد خلقتك بأمری؛ اذهب الی فرعون و ماله لعل یكونن من المتذکرین و أتاه تسع آیات بینات كما أذکرناها فی صحف الأولین و منها عصاء الأمر الّتی بها فلقنا البحر لموسی و أغرقنا فیہ الذینهم كفروا بآیات الله و كانوا علی الله ربهم لمن المستکبرین.» (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۳۹)

مضمون: (بعد از آن کلیم را فرستاد بعد از آن که در وادی مقدس در سینای قرب از شجره مبارکه ابدی ازلی احدی به کلام اِنی أنا الله بر او تجلی کرد به او گفت که تو را به امر خود آفریدم؛ به سوی فرعون و ملت او برو تا که شاید متذکر شوند و نه آیت به او عنایت شد همان طور که در کتب ماضیه ذکر کرده ایم و از آن جمله عصا بود که دریا را به آن برای موسی شکافتم و کسانی را که به آیات الهی کافر بودند و بر خدای یکتا، پروردگارشان، استکبار می ورزیدند در آن غرق کردیم.)

در کتب ادوار سالفه این وقایع به صورت ظاهر تعبیر شده است. اما، در امر مبارک هر یک را به مفهومی معین که در ارتباط با هدایت بنی اسرائیل از لحاظ روحانی است، تبیین فرموده اند. فی المثل در کتاب ایقان از قلم حضرت بهاءالله از «عصای امر» و

«بیضای معرفت» سخن به میان آمده است. حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از احبّاء می‌فرمایند:

«اقول احسنت احسنت یا من دخل فی ظلال السُدرة الّتی ارتفعت فی الارض المقدّسه وانتشرت اظلالها فی الآفاق. بشری لك بما مررت من الوادی الایمن وآنست من جانب الطور ناراً واصطليت من حرارتها واهتدیت بنورها فعلیک بالید البیضاء والقاء العصا وارجاعها الی الثعبان المبین الا انّ تلك الید هی ید قدرة الرحمن والثعبان هو البرهان وهدان الامران ظهیران لك فی كلّ مكان وروح القدس یؤیدك بقوّة وسلطان» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۹۱)

مضمون: (گویم آفرین بر تو باد ای کسی که داخل شدی در سایه درختی که در ارض مقدّسه مرتفع شده و سایه‌هایش در آفاق منتشر گشته است. خوشا به حال تو که بر وادی ایمن مرور کردی و از جانب طور آتشی دیدی و از حرارت آن برافروختی و به نورش هدایت یافتی. پس بر تو واجب است که ید بیضاء بنمایی و عصا را انداخته به اژدهای آشکار تبدیل نمایی. هرآینه که آن دست عبارت از قدرت خداوند رحمان است و اژدها عبارت از برهان و این دو امر یاور و ظهیر تو هستند در هر مکانی و روح القدس تو را در کمال قدرت و عظمت تأیید رساند.)

نگاهی به آیات ۱۸ - ۱۷ سوره طه صورت ظاهر معجزه عصا را نشان می‌دهد: «و ما تِلْكَ بَیْمِیْنِكَ یَا مُوسَىٰ؟ قَالَ هِيَ عَصَايَ اُتُوْكَأُ عَلَیْهَا وَاَهْبُتُّ بِهَا عَلٰی غَنَمِیْ وَلِیْ فِیْهَا مَا رِبُّ اٰخِرٰی.» معنای ظاهری آن این است که خداوند از حضرت موسی پرسید در دست راست تو چیست ای موسی؟ حضرت موسی فرمود: این عصای من است که به آن تکیه می‌کنم و برگ‌های درختان را برای گوسفندانم می‌ریزانم و برای من در این عصا نیازهای دیگری نیز هست.

اما، تبیین زیبای حضرت عبدالبهاء از این آیه مبارکه عمق مفهوم را بیان می‌کند. مضمون کلام مبارک چنین است که وقتی خداوند به حضرت موسی فرمود که این آیت کبری را بگیر و مردم را با آن هدایت کن، دست راستش (یمن) را بالا آورد و به این علت به یمن موسوم شد که گویای یمن و برکت و خیر است و الا در عالم الهی نه راستی وجود دارد نه چپی. اما چون بیان شئون الهی در عالم خلق جز به مدد تشبیه و تمثیل امکان پذیر نیست؛ لهذا به آن تشبّه می‌نماید تا مردم اسرار مکنونه مخزونه را درک کنند. به این علت است که می‌پرسد: «ای موسی، در دست راست تو چیست؟» در این جا راست، یا یمن، به معنای خیر و برکت است و دست (ید) به معنای قوت است. اما مراد خداوند این است که از حضرت موسی می‌پرسد: «ای موسی، این آیت کلی و این قوت و قدرت تام و تمام که به تو عنایت کردم چیست؟» حضرت موسی در جواب عرض می‌کند: «این عصای من است که به آن تکیه می‌کنم؛» به این مفهوم که این قوتی است که تو، ای خدای من، به من به علت جود و احسانت عنایت کردی و محلل اتکاء وجود من است زیرا به مدد آن بر امر توقیام کنم و قدرت تو و سلطنت تو را بین بندگان ظاهر و باهر سازم و مردمان را به سوی سبیل قویم تو هدایت کنم و راه راست تو را به آنها بنمایانم؛ و به وسیله آن برگ درختان بهر گوسفندانم فروریزم؛ یعنی گوسفندان، یا بندگان، را شبانی کنم، یعنی محافظت نموده مانده بخشم و آنها را به سوی بوستان علم و هدایت و باغ‌های حقیقت و پرهیزگاری رهنمون شوم و به مدد و قدرت تو نیازهای دیگری نیز به وسیله آن برآورده شود، یعنی آثار و آیات و اعمال غیر قابل شمارش از آن ظاهر نمایم.^(۱۰)

لوحی کوتاه از حضرت عبدالبهاء که به مناجاتی از لسان مخاطب لوح پایان می‌یابد، به نکویی معنای ید بیضاء، ثعبان، جیب، یعنی گریبان، را بیان می‌دارد:

«إيها المشتعل بنار محبة الله، أُبَشِّرُ بنور الهدى و الهداية الكبرى و الطريقة المثلى ان ربك اختاركَ للدخول في هذه الحديقة النوراء التي تعظرت من نفحات طيها كل الأفتار فعليك بالشكر الجزيل للربّ الجليل على هذه الموهبة التي تتلأأ انوارها على الآفاق و قل رب زدني عرفاناً و ايماناً و ايقاناً و اجعل لى قوّة و سلطاناً و اجعل لى حجّة و برهاناً حتى أخرج يد قدرتى من جيب قلبى بيضاء للنظرين و أقوم على هداية العالمين بقوّة ناطقة التي هي الثعبان المبين حتى يلقف حبال اوهام المحتجبين.» (مكاتيب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۷۴)

مضمون: (ای مشتعل به آتش محبت خداوند، مژده می دهم به نور راهنمایی و هدایت کبری و بهترین راه به درستی که پروردگارت تورا برای ورود به این بوستان نورانی که عطر خوشش جمیع اطراف و اکناف را فرا گرفته، انتخاب کرده است پس باید پروردگار جلیل را برای این موهبتی که نورش همه جا را روشنی بخشیده سپاس گزار باشی و بگویی خدایا عرفان و ایمان و ايقان مرا فزونی بخش و به من قوت و عظمتی ده و از برای من حجّت و برهانی قرار ده تا دست قدرتم را از گریبان قلبم بیرون آورم که بینندگان نورانی اش بینند و برای هدایت جهانیان به قوت لسانی که ثعبان آشکار است قیام کنم تا مارهای اوهام محتجبان را به سرعت گرفته، ببلعد). از این بیان به راحتی می توان مستفاد داشت که در صورت فزونی یافتن عرفان و ایمان و ايقان، قوت و قدرتی به انسان اعطا می گردد که به حجّت و برهان الهی، یعنی آنچه که به حضرت موسی عنایت شد، بدل گردد تا دست قدرت را از گریبان قلب برون آورد تا نوری به کسانی بتابد که دیده بصیرت دارند و او را نظاره می کنند و به مدد بیان، یا قوّة ناطقه، که همان ثعبان مبین است به هدایت اهل عالم به نحوی قیام کند که مارهای حجبات ساخته دست محتجبین را بگیرد و بخورد.

اما معنای عصا که مشخص گردید، عبارت از قوت و قدرتی است که از حق سرچشمه می‌گیرد و با آن می‌توان دریای اوهام یا بحر نفس و هوئی را شکافت و از آن عبور کرد. اوهامی که گریبان بنی اسرائیل را گرفته بود، آنها را بنده و بردهٔ قبطیان فرعونیی ساخته بود. اما حضرت موسی به مدد عصای فضل الهی بحر اوهام را شکافت و بنی اسرائیل را از آن عبور داد؛ اما فرعونیان چون به هدایت حضرت موسی اعتقادی نداشتند در دریای نفس و هوئی هلاک شدند.

این عصا، که عصای قدرت و در کلمات الهی مکنون است، اگر کسی به آن دست یابد می‌تواند برای نصرت امر الهی قیام کند. جمال مبارک می‌فرماید:

«قُمْ عَلَى الْأَمْرِ؛ خُذْ عَصَاءَ الَّذِي أُعْطِينَاكَ فِي سَرِّ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ ثُمَّ افْلُقْ بِهَا
بِحَرِّ الْأَوْهَامِ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي أَخَذْتَ الرِّخْوَةَ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
مَنْ شَاءَ رَبُّكَ الرَّحْمَنُ وَأَنَّهُ لِيَحْفَظَ مَنْ يَشَاءُ وَأَنَّهُ لَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (آثار
قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۵۰)

مضمون: (بر امر قیام کن و عصایی را که در ژرفنای کلمات مزبور به تو عطا کردیم برگیر و به آن، در این ایامی که سستی تمامی اهل آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته مگر کسانی که پروردگار رحمانت بخواهد، دریای اوهام را بشکاف؛ به درستی که او هر که را بخواهد حفظ می‌کند و او بر هر کاری توانا است.)

یکی دیگر از معانی عصا، عصای فضل الهی است که با آن می‌توان دریای نفس و هوئی را شکافت:

«إِی رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ عَصَاءَ فَضْلِكَ وَعِنَايَتِكَ لِأَفْلُقَ بِهِ بَحْرَ النَّفْسِ وَ
الْهُوَى وَأُمِّرَ مِنْهَا لِأَصِلَ إِلَى خِيَامِ عَزْرَأْفَتِكَ وَسِرَادِقِ قَدْسِ عَصْمَتِكَ لِئَلَّا يَظْهَرَ
مَتَى مَا يَكْرِهَهُ رِضَاكَ.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۸۷)

مضمون: (ای پروردگار من، عصای فضل و عنایت را به من ببخشای تا دریای نفس و هوی را بشکافم و از آن عبور کنم تا به سراپرده‌های رأفت و خیمه‌های عصمت تو واصل شوم تا مبادا از من آنچه که سبب ناخشنودی تو است ظاهر گردد)

خوارق عادات از حضرت مسیح

آنچه که به حضرت مسیح نسبت داده شده، زنده کردن مردگان و شفای بیماران و شنوا کردن ناشنویان و بینا ساختن نابینایان و برکت بخشیدن به مائده و کثیر ساختن آن و امثال آن است. این همه را در اناجیل اربعه به سهولت می‌توان یافت. ظاهراً معجزاتی است که از حضرت مسیح ظاهر شده است. بعضی از مفاهیم و معانی خوارق عادات مذکور در انجیل در خود آن کتاب قدسی بیان شده است. مثلاً وقتی یکی از مؤمنین اجازت می‌طلبید که برود پدرش را که مرده دفن کند، حضرت به او می‌فرماید: «مرا متابعت کن، بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند» (انجیل متی، باب ۸، آیه ۲۲)

در این جا کاملاً معنای زنده کردن مردگان، که همانا بخشیدن روح حیات به آنها است، مشخص می‌گردد. حتی در تبیین معنای «بینا ساختن نابینایان» حضرت مسیح بالصّراحه می‌فرماید: «من در این جهان به جهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان کور شوند» (انجیل یوحنا، باب ۹، آیه ۳۹) در همین باب داستان مردی که مادرزاد نابینا بوده و توسط حضرت مسیح بینا شده ذکر شده است. اما فحوای کلام نشان می‌دهد که مقصود از بینا شدن ابداً بینایی ظاهری نبوده است. وقتی یهودیان از پدر و مادرش پرسیدند که چگونه فرزندشان بینا شده جواب دادند: «نمی‌دانیم که چشمان او را باز نموده؛ او بالغ است از وی سؤال کنید تا او احوال خود را بیان کند ... پس آن شخص را که کور بود باز خوانده بدو گفتند خدا را تمجید کن ما می‌دانیم که این

شخص گناهکار است. او جواب داد: اگر گناهکار است نمی دانم. یک چیز می دانم که کور بودم و الآن بینا شده ام ... پس او را دشنام داده، گفتند: تو شاگرد او هستی، ما شاگرد موسی می باشیم. ما می دانیم که خدا با موسی تکلم کرد، اما این شخص را نمی دانیم از کجا است. آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: این عجب است که شما نمی دانید از کجا است و حال آن که چشم های مرا باز کرد.» در مقایسه ای که بین حضرت مسیح و حضرت موسی انجام می دهد، به باز کردن چشم هایش، که گویای باز شدن دیدگان به روی حقیقت مسیحایی، است تصریح دارد.

پولس رسول در آیه هشتم فصل یازدهم رساله به رومیان می نویسد: «مقصود چیست این که اسرائیل آن چه را که می طلبد، نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقی ماندگان سخت دل گردیدند؟ چنان که مکتوب است که خدا بدیشان روح خواب آلود داد، چشمانی که نبیند و گوشهایی که نشنود تا امروز. و داود می گوید ... چشمان ایشان تار شود تا نبینند.» و این همه گویای آن است که نابینایی و تاری چشم از سختی دل نشأت گرفته و به روح خواب آلود مربوط است نه هیکل عنصری و جسم آدمی. در انجیل لوقا آمده که وقتی حضرت مسیح به بیان حقایق با استفاده از مثل ها پرداخت:

«شاگردانش از او سؤال نموده، گفتند که معنی این مثل چیست؟ گفت: شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است ولیکن دیگران را به واسطه مثلها؛ تا نگرسته، نبینند و شنیده درک نکنند.» (باب هشتم، آیه دهم)

پطرس به مؤمنان گوید:

«کمال سعی نموده در ایمان خود فضیلت پیدا نمایید و در فضیلت علم و در علم عفت و در عفت، صبر و در صبر، دینداری و در دینداری، محبت برادران و در محبت برادران محبت را. زیرا هرگاه این ها در شما یافت شود و بیفزاید، شما

را نمی‌گذارد که در معرفت خداوند ما عیسی مسیح کاهل یا بی‌ثمر بوده باشید. زیرا هر که این‌ها را ندارد، کور و کوتاه‌نظر است.» (رساله دّوم پطرس رسول، باب ۱، آیه ۹-۵)

ظهور این‌گونه خوارق عادات، اگر به صورت ظاهر بوده و معنای عنصری داشته، باید تأثیری در مردمان آن زمان می‌داشت؛ در حالی که در زمان شهادت آن حضرت غیر از یازده حواری و مریم مجدلیه کسی مؤمن نبود. بنا بر این، تلاش حضرت مسیح برای رفع نابینایی مردمان بود که چشم داشتند اما نمی‌دیدند و گوش داشتند اما نمی‌شنیدند.^(۱۱)

این معنی در قرآن (مانده، آیه ۳۲) نیز آمده است. وقتی می‌فرماید که اگر کسی یک نفر را حیات بخشید، گویی به همهٔ مردمان حیات بخشیده است، گویای آن است که مقصود از احیاء، بخشیدن حیات روحانی و در واقع هدایت شخص به زندگی جاوید ابدی است و الأدر قوّه کسی نیست که به مرده حیات بخشد.

این معنی به نوعی دیگر نیز در قرآن کریم ذکر شده است که می‌فرماید:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَأَلْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.» (سوره اعراف، آیه ۱۷۹)

از این آیه به وضوح می‌توان دریافت که اجته [یعنی کسانی که ایمان و کفرشان پنهان است] و بعضی از انسان‌ها دارای قلب هستند اما درک نمی‌کنند به آن و دارای چشم هستند اما به آن نمی‌بینند و دارای گوش هستند اما نمی‌شنوند. آنها همانند حیواناتند بلکه از آن هم پست‌تر؛ یعنی که غافل از حَقّند و معرض از خداوند. پس جایگاهشان جهنّم بُعد است و محرومیت از فضل الهی.

در آثار این ظهور نیز به شواهدی در مورد زنده شدن مردگان بر می‌خوریم. در مناجاتی از قلم جمال مبارک نازل:

«ای توانا، ناتوانان را توانایی بخش و مردگان را زندگی عطا فرما شاید تو را بیابند و به دریای آگاهی‌ات راه یابند و بر امرت مستقیم مانند.» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۲۷)

جمال مبارک در بیانی به وضوح معنای امراض مستولیه بر جامعه بشری را که به دست پرتوان حضرت مسیح درمان شده، تبیین می‌فرمایند. در این بیان مبارک پس از آن که تصریح می‌فرمایند که با شهادت حضرت مسیح تمامی کائنات گریستند، اما با انفاق روح ایشان تمامی اشیاء به استعداد مکنون در خود رسیدند، همان‌طور که در خلاق مشاهده می‌شود که استعداد مکنونشان به ظهور رسید و قوه وصول به عرفان الهی را یافتند. سپس تصریح می‌فرمایند که:

«نشهد بأنه حین إذ أتى فی العالم تجلی علی الممکنات و به طهر کل ابرص عن داء الجهل والعمی و برء کل سقیم عن سقم الغفلة والهوی و فتحت عین کل عمی و تزکت کل نفس من لدن مقتدر قدیر و فی مقام یطلق البرص علی کل ما یتحجب به العبد عن عرفان ربّه و الذی احتجب إنّه ابرص و لا یدکر فی ملکوت الله العزیز الحمید و إنّا نشهد بأنّ من کلمة الله طهر کل ابرص و برء کل علیل و طاب کل مریض و إنّها لمطهر العالم طوبی لمن أقبل إليها بوجه منیر.» (اقتدارات، ص ۹۳)

مضمون: (گواهی می‌دهیم که زمانی که به این عالم آمد، بر ممکنات تجلی کرد و به وسیله آن هر ابرصی را از بیماری جهل و کوری طاهر ساخت و هر مریضی را از مرض غفلت و هوی صحت بخشید و دیدگان هر نابینایی را باز کرد و همه را طهارت بخشید؛ و در مقامی برص به هر آن‌چه که سبب احتجاب بنده از عرفان پروردگارش

شود اطلاق می‌گردد و کسی که محتجب بماند، ابرص است و در ملکوت خداوند عزیز حمید ذکر نمی‌شود و ما شهادت می‌دهیم که از کلام الهی هر ابرصی طاهر گردد و هر علیلی سالم شود و هر مریضی صحت یابد و به درستی که کلمه الله تطهیر کننده عالم است. خوشا به حال کسی که با روی نورانی به آن روی آورد.

با توجه به این بیان مبارک، مشهود می‌گردد که رسالت اصلی و اهمّ حضرت مسیح، نه شفای بیماران، بلکه درمان امراض روحانی آنان بود و در این جا برص عبارت از بیماری جهل و کوری و سقم به معنی غفلت و هوی است و به قوه روحانیّه آن حضرت چشم‌ها به روی حقیقت الهیه گشوده گشت و همه تزکیه گشتند و در مقامی نیز برص به هر آن چه که انسان را از عرفان یزدان مانع شود، اطلاق می‌گردد و در نتیجه هر کسی که به این حجاب محتجب باشد، ابرص است و در حقیقت کلمه الله، که هم به خود حضرت مسیح و هم کلام آن حضرت که باقی و ابدی است اطلاق می‌گردد، شفا دهنده محتجبان و درمان کننده علیلان و رهاننده بیماران از شرّ امراض روحانیه است تا تطهیر کامل شده به ساحت الهی راه یابند.

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات (فصل ۲۲ - کب) می‌فرماید:

«این معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمّیت ندارد. مثلاً اگر کوری بینا شود، عاقبت باز کور گردد یعنی بمیرد و از جمیع حوائش و قوا محروم شود لهذا کور بینا کردن اهمّیتی ندارد زیرا این قوه بالمآل مختل گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد، زیرا باز بمیرد. اما اهمّیت در اعطای بصیرت و حیات ابدی است؛ یعنی حیات روحانی الهی. زیرا این حیات جسمانی را بقایی نه و وجودش عین عدم است. مثل این که حضرت مسیح در جواب یکی از تلامیذ می‌فرمایند که بگذار مرده را مرده‌ها دفن کنند زیرا مولود از جسد، جسد است و مولود از روح، روح است. ملاحظه کنید نفوسی که به ظاهر به جسم زنده بودند

آنان را مسیح اموات شمرده زیرا حیات، حیات ابدی است و وجود، وجود حقیقی. لهذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای اموات است. مقصد این است که به حیات ابدیه موفّق شدند و یا آن که کور بود، بینا شد، مقصد از این بینایی بصیرت حقیقیه است و یا آن که کر بود، شنوا شد، مقصد آن که گوش روحانی یافت و به سمع ملکوتی موفّق گشت و این به نصّ انجیل ثابت شده که حضرت مسیح می فرماید که اینها مثل آنانند که اشعیا گفته اینها چشم دارند اما نبینند گوش دارند لکن نشنوند و من آنها را شفا دهم. و مقصد این نیست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند؛ زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهمّ است. پس در هر جایی از کتب مقدسه که مذکور است کور بود بینا شد، مقصد این است که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود، هشیار گشت و یا ناسوتی بود، ملکوتی شد. چون این بصیرت و سمع و حیات و شفا ابدی است؛ لهذا اهمّیت دارد و الا حیات و قوای حیوانی را چه اهمّیت و قدر و حیثیتی؟ مانند اوهام در ایام معدوده منتهی گردد. مثلاً اگر چراغ خاموشی روشن شود، باز خاموش گردد ولی چراغ آفتاب همیشه روشن است؛ این اهمّیت دارد.»

خوارق عادات از حضرت رسول اکرم

شق القمر

بزرگترین و معروفترین معجزه و خارق عادتیه که به حضرت رسول اکرم نسبت داده می شود شق القمر است. در این خصوص روایات عجیبه بسیار نقل شده است. در بحار الانوار (ج ۱۷، ص ۳۶۳ - ۳۴۷) مطلبی ذکر شده که خلاصه آن به فارسی چنین است:

«این معجزه بنا به درخواست جمعی از سران قریش و مشرکان مانند ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و دیگران انجام شد. بدین ترتیب که آنها در یکی از شب‌ها که تمامی ماه در آسمان بود، نزد رسول خدا (ص) آمده و گفتند: اگر در ادعای نبوت خود راستگو و صادق هستی، دستور ده این ماه دو نیم شود! رسول خدا (ص) بدان‌ها گفت: اگر من این کار را بکنم، ایمان خواهید آورد؟ گفتند: آری. آن حضرت از خدای خود درخواست این معجزه را کرد و ناگهان همگی دیدند که ماه دو نیم شد به طوری که کوه حرا را در میان آن دیدند و سپس ماه به هم آمد و دو نیمه آن به هم چسبید و همانند اول گردید و رسول خدا (ص) دو بار فرمود: «اشهدوا، اشهدوا» یعنی گواه باشید و بنگرید! مشرکین که این منظره را دیدند به جای آن که به آن حضرت ایمان آورند گفتند: «سحرنا محمد» محمد ما را جادو کرد؛ یا آن که گفتند: «سحر القمر، سحر القمر» ماه را جادو کرد! برخی از آنها گفتند: اگر شما را جادو کرده، مردم شهرهای دیگر را که جادو نکرده! از آنها پرسید؛ و چون از مسافران و مردم شهرهای دیگر پرسیدند، آنها نیز مشاهدات خود را در دو نیم شدن ماه بیان داشتند.»

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، بر ظهور و بروز چنین معجزه‌ای هیچ اثری مترتب نشده و کاری بیهوده صورت گرفته است و از پیغمبر خدا ظهور کار بیهوده بعید است. بدین لحاظ باید برای آن معنایی یافت که نشان دهد چنین کاری که از مظهر ظهور الهی پدیدار شده دارای اثراتی مثبت بوده است. جناب سمندری در خاطرات خود از حضرت عبدالبهاء نقل می‌کنند که فرمودند:

«اگر اهالی مکه شق القمر را می‌دیدند ایمان می‌آوردند. این‌ها معنی دارد اما مسلمین ابدأ قبول نمی‌کنند.» (طراز الهی، ص ۳۲۷)

در مفاوضات مبارک (ص ۱۷) می فرمایند:

«گویند که شَقُّ القمر کرد و قمر بر کوه مگه افتاد. خیال می کنند که قمر، جسم صغیری است که حضرت محمد او را دو پاره کرد. یک پاره بر این کوه انداخت و پاره دیگر بر آن کوه. این روایت محض تعصّب است.»

جمال مبارک در کتاب اقدس (بند ۸۱) به نکته ای اشاره دارند:

«يا معشر الملوك قد نزل التاموس الاكبر في المنظر الانور و ظهر كل امرٍ مستتر من لدن مالک القدر الّذی به أتت السّاعة و انشقّ القمر و فصل كل امرٍ محتوم.»

جناب اشراق خاوری در توضیح آن می فرمایند:

«جمال مبارک در این جا صریحاً می فرمایند (اقتربت السّاعة) که پیغمبر فرمود؛ یعنی ساعت قیام مظهر امرالله. وقتی که مظهر امرالله قیام کند، ساعت قیامت فرا برسد، انشقاق قمر حاصل خواهد شد. یعنی امر عظیمی اتفاق خواهد افتاد؛ مثل این که کسی ماه را منشقّ کند. در این جا جمال مبارک می فرمایند؛ این وعده ای که حضرت رسول در قرآن داد که (اقتربت السّاعة) تحقّق یافت و (اتت السّاعة)، یعنی آن ساعتی که رسول الله فرموده بود که مظهر امرالله قیام می کند، آن ساعت فرا رسیده است و (انشقّ القمر)؛ حقیقت امر بسیار عجیبی که با قیام مظهر امرالله در عالم اتفاق افتاده است (و فصل كل امرٍ محتوم)؛ هر امری که در کتب مقدّسه از امور و علامات محتومه بود، همه این ها در این ظهور تفصیل داده شد و آشکار گشت.» (تقریرات در باره کتاب مستطاب اقدس، ص ۱۹۶)

نکنه ظریفی در بیان مبارک حضرت بهاء الله مندمج است و آن زمانی است که به شَقُّ شمس اشاره دارند که در زمان حضرت ربّ اعلیٰ اتفاق افتاد. وقتی جناب ملا علی بسطامی به ابلاغ امر حضرت اعلیٰ به شیخ محمدحسن نجفی قیام فرمود و او

نپذیرفت، هم چون شمسی بود که پیروانش به نور ساطع از او سعی می کردند مهتدی شوند و او چون ساقط شد، شقّ شمس رخ داد. حضرت بهاءالله در لوح ورقا می فرمایند:

«شقّ قمر گفته اند، شقّ شمس ظاهر و آن در وقتی پدید آمد که شیخ محمدحسن نجفی که قطب علمای ایران بود، از صراط لغزید و به مقرّ خود راجع.» (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۳۷- امر و خلق، ج ۲، ص ۵۹۵ (طبع آلمان، ص ۳۱۸)).

حضرت عبدالبهاء مفهوم شقّ القمر را به زیبایی تامّ در کلامی کوتاه بیان فرموده اند:

«چون شمع روشن شود ظلمت تاریکی نابود و مضمحل گردد؛ چون بر آید شمس انشقّ القمر.» (مآخذ اشعار، ج ۳، ص ۸۸)

اما بیان تفصیلی آن در لوحی از مرکز میثاق مسطون:

«انشقاق قمر را معانی متعدّده است محصور معنی ظاهر نبوده از آن جمله مقصود اضمحلال نفسی است که قبل از طلوع شمس احدیه از افق محمدیه، ناس مستنیر از انوار علوم و حکم و معارف او بودند. چون نفوسی که در کور مسیح قبل از ظهور جمال احمدی در مابین ناس دعوت به صراط مستقیم و منهج قویم می نمودند و انوار معارف و حکمی که از مصباح عیسوی و مشکات مسیحی اقتباس نموده بودند از السنشان ظاهر و ناس به هدایت و دلالتشان و نور حکمت و معرفتشان در سبیل هدایت سلوک می نمودند. چون نیر اعظم و شمس قدم از مشرق یثرب و بطحا ظاهر گشت، این نفوس موفق به ایمان نشدند و از آن شمس افق توحید مستضی نگشتند؛ لذا این نجوم ساقط و قمر منشقّ گشت (چون بر آمد شمس ان شقّ القمر).^(۱۲) این است که در انجیل در علامات ظهور بعد می فرماید (تتساقط النجوم و القمر لا يعطی نوره

ابداً) (۱۳) البتّه اشعّه ساطعه که از شمس حقیقت ظاهر گشته رونق و جلوه هر کوکب منیری را محومی فرماید. (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶۲)

جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی مطلب جالبی را در این خصوص نقل می‌کنند که شنیدنی است:

«حضرت ملا کاظم فرمود: ما مسلم و مؤمنیم. باید از قرآن حکایت و استدلال نماییم. عرض شد: صدق و یقین است و سؤالی دارم. فرمود: بگو. عرض شد: اگر احادیث و اخبار مخالف با قرآن شد، تکلیف چیست؟ فرمود: قرآن را باید گرفت و آثار مخالف را گذاشت. عرض شد: اگر مطلبی و بیانی در قرآن مکرر نازل شده است و خلافش یک جا، چه کنیم؟ فرمود: مکرر را متابعت باید نمود و مخالفش را اگر بتوانیم با او تطبیق کنیم و الاً بگذاریم. عرض شد: از اول قرآن الی آخر قرآن همه جا خوارق عادات منقوله و معجزات مرویه را از خود نفی و سلب فرمود و همه جا وحی را حجّت و کتاب را کافی فرموده و همه جا مجادل آیات را وعده عذاب فرموده و همه جا مؤمنین و موقنین به کتاب را ستایش فرموده و هر حسن و فضلی را به مستظلمین در ظلّ کتاب نسبت داده و همه جا مکذّبین آیات را کور و کرونگ و ضالّ و مضلّ و خروسک و وحوش و مرده و کافر و نجس و شیطان و عاجز و ذلیل و جاهل و حیوان و اهل جحیم و عقاب فرموده. لا کنایه و لا استعاره و لا حقیقت و لا مجاز ذکر خوارق عادات مشهوره بین ناس نیست. بلی (اقتربت السّاعة و انشقّ القمر) نازل است. اوّلاً تحدّی نفرموده و نفرموده فأتوا بشقّ قمر إن کنتم صادقین. ولی در ذکر کتاب (فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله إن کنتم صادقین) فرموده. ثانیاً مفسّرین قرآن نوشته‌اند از علائم ساعت و قیامت است و ثالثاً از امر القیس است: دنت السّاعة و انشقّ القمر. رابعاً مورّخین عالم البتّه اگر واقع شده بود از عجائب و غرائب می‌نوشتند. جناب ملا کاظم فرمود: صریح کتاب ماست و ما مؤمن و موقنین و حجّت است. و تو خود اوّل گفتمی که آن چه در این کتاب نازل

شده است، محقق الوقوع است. عرض شد: محقق الوقوع است یا محقق مفهوم المتوهمین دو تا است. فرمود: این صحبت‌ها مردود است و صریح کتاب ما است. فانی عرض نمود: صریح کتاب ماست، (هل سقطت النجوم، قل أى إذ كان القيوم فى ارض السرى)^(۱۴) آیا ستاره‌ها از آسمان ریخت؟ بگو بلی. قسم به خدا شجاع الدوله و حاضرین شهادت دادند که دیدیم ستاره‌ها از آسمان فوج فوج به قدر دو ساعت به قسمی می‌ریخت که زمین روشن شد و بسیاری بخصوص مسافرین و زارعین و بیدارها دیدند و شجاع الدوله فرمود: با حضرت والا حسام السلطنه بودیم با سوار و عساکر بسیار و بعضی خوابیده بودیم و بیدار کردند و نشستیم و جمع شدیم و تماشا کردیم و تعجب و تحیر نمودیم و بعد، از زوار کربلاى معلی و مکّه معظّمه هم سؤال نمودیم و از دول خارجه هم پرسیدیم. کُلّ اظهار رؤیت نمودند و لکن قصّه شق القمر منتهی می‌شود به روایت بعضی از مسلمین. «جناب ملا کاظم و علمای اعلام متحیر و متفکر و مبهوت و ساکت که به چه شبهه‌ای ردّ نمایند و جواب گویند. حضرت فاضل مجتهد، ملا کاظم با کمال مسرت و جرأت فرمود: اگر نجوم از آسمان ریخت این نجومی که حال در آسمان است، چیست؟ فانی هم با کمال خضوع اظهار داشت: اگر قمر شکافت و پاره شد، این که حال در آسمان است و پاره نیست چیست؟ که فوری بی‌اختیار از حاضرین قهقهه خنده بلند شد و حضرت شجاع الدوله فانی را از صحبت نهی نمود و امر به احضار نهار فرمود.» (بهجت الصدور، چاپ سوّم، ص ۱۷۸ - ۱۷۷)

حضرت اعلیٰ در باره حجّت حضرت رسول در دلایل السبعه مطالبی فرموده‌اند که چکیده آن از کتاب (حضرت باب، تألیف محمد حسینی، ص ۸۵۱ الی ۸۵۳) نقل می‌شود:

در توضیح دلایل مربوط به حجّیت آیات می‌فرمایند که در ظهور رسول اکرم خداوند حجّت را بر قرآن شریف مقرر فرموده و این موهبتی است در حقّ امت اسلام. زیرا در

ادوار گذشته سابقه نداشته است. اما دلایل محکمه هفت گانه حجیت آیات در بخش فارسی دلایل سبعة به شرح زیر است (باید توجه داشت که این دلایل در بخش عربی نیز تقریباً مشابه بخش فارسی است):

نخست، آیات قرآن شریف اعظم معجزه رسول اکرم است ...

دوم، غیرالله قادر به انزال آیات نیست ...

سوم، آیات قرآن مجید حجّت باقی است و تا یوم قیامت (قیام موعود و یا ظهور بعد) منبع قدرت دور اسلام است.

چهارم، آیات قرآن شریف در دلالت بر حَقّانیت رسول اکرم حجّت کافی است و اصولاً با وجود این حجّت استناد به حجج دیگر ضروری نیست. ذیل این دلیل به آیات قرآن مجید مبنی بر کفایت آیات در حجیت استناد فرموده اند ...

پنجم، خداوند در قرآن مجید در اثبات حَقّیت رسول اکرم جز به آیات به امر دیگری استناد و استدلال نفرموده است. معجزاتی که از آن حضرت نقل شده است، اگر نزد خداوند شأنی داشت حقّ بدان معجزات اثبات حَقّانیت رسول اکرم می فرمود. سپس در ارتباط با موضوع با اشاره به انشقاق قمر در آیه مبارکه قرآن شریف «اقتربت الساعة و انشق القمر» (سوره قمر، آیه نخست) می فرمایند که مراد از نزول این آیه استدلال به حَقّانیت رسول الله نبوده است و معنای حقیقی آیه را تنها خداوند می داند و آن چه نزد مردم در این باب شایع است برخلاف واقع است.

ششم، شایعات از جمله ذکر معجزات برای غیرمؤمن حجّت نمی شود. زیرا نه در زمان رسول اکرم زندگی می نموده که معجزات را مشاهده نماید و نه معجزات مذکوره موجود و باقی است که حجّت قرار گیرد ...

هفتم، اگر نفسی ادعا نماید که مظهر الهی است و از سوی حقّ حجّت است بر ناس و حقّ شخصی را مبعوث نفرماید، در ابطال داعیه او حجّت مظهر الهی کامل است و او بر حقّ است. لذا اثبات حقّانیت آن نفس مبارک مرضی و محبوب حقّ است ...

معراج

خارق عادت دیگری که به حضرت محمد نسبت داده می‌شود، معراج، یا عروج جسمانی آن حضرت به آسمان است. در این خصوص مطالب بسیار نوشته شده و از دیدار حضرت رسول اکرم با مظاهر ظهور گذشته در طبقات مختلف آسمان سخن به میان آورده شده است. در مورد تاریخ این رویداد و محلّ شروع این سفر بین حضرات علما اختلاف بسیار است و در مورد آن چه که در شب معراج بر حضرت رسول در سماوات علیّی گذشته هیچ حدیثی از خود آن حضرت روایت نشده است، اما حکایت این سفر چنان بر قلم علمای تفسیر نوشته شده که گویی همه آنها در این سفر آن حضرت را همراهی کرده‌اند.

منشأ این حکایت، آیه قرآنی سورة الأسرا است که می‌فرماید: «سبحان الّذی أسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الاقصى الّذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا»، کلّ قضیه سیر دادن از مسجد الحرام به مسجد الاقصى است که در قرآن ذکر شده است. اما این که مسجد الاقصى کجا است، کسی دقیقاً نمی‌داند و هیچ حدیث قدسی و نبوی هم در این مورد در دست نیست. به هر حال، به قول بهاء الدّین خرّمشاهی:

«اسرا یعنی در شب سیر دادن، شبانه کوچ دادن و مراد از آن که مسامحتاً مترادف با معراج گرفته می‌شود، سفر جسمانی و روحانی حضرت رسول (ص)

در عالم بیداری ... است.» (قرآن کریم، ترجمه و توضیحات از بهاء الدین خرم‌شاهی، ص ۲۸۲)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، این سیر را مسامحتاً مترادف با معراج گرفته‌اند. اما معراج روحانی حضرت رسول اکرم امری نیست که در یک شب اتفاق افتاده باشد. به بیان حضرت عبدالبهاء: «حضرت محمد همیشه در معراج بودند.» (طراز الهی، ج ۱، ص ۲۳۳)

در واقع حضرت رسول روحاً همیشه در حال سیر در آسمان‌ها بودند و جسماً در روی زمین ساکن. حضرت نقطه اولی می‌فرمایند:

«معراج آن حضرت بجسمه و لباسه و نعلیه فرض و محقق است و اعتقاد به حدیث وارده از حمیراء هم در این مقام فرض است که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند. بل به همان جسد معراج ملکوت سموات و ارضین فرموده مع آن که بجسمه در مقام خود بوده.» (امر و خلق، ج ۲، ص ۴۴۴ - طبع آلمان، ص ۱۶۷)

حضرت بهاء الله معراج را مختص حضرت رسول اکرم نمی‌دانند و در حق جمیع مظاهر ظهور الهی صادق می‌خوانند. در کتاب (ایقان، ص ۴۴ طبع آلمان) می‌فرمایند:

«مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدمیه است. و این کینونات قدیمه اگر چه به حسب ظاهر از بطن امهات ظاهر می‌شوند ولیکن فی الحقیقه از سماوات امرنازلند و اگر چه بر ارض ساکن‌اند ولیکن بر رفر معانی متکأند و در حینی که میان عباد مشی می‌نمایند در هواهای قرب طائرند. بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر به معارج احدیه پرواز فرمایند. در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند.»

همان طور که ملاحظه می‌شود، بیان حضرت بهاء الله عیناً مؤید بیان حضرت ربّ اعلی است.

با این همه، چون به هر یک از مظاهر ظهور الهی امری اختصاص یافته، مثلاً تکلم با حقّ به حضرت موسی، ابن اللّهی به حضرت مسیح، لهذا معراج نیز به طور اخصّ با حضرت رسول اکرم مرتبط شده است. بدین لحاظ حضرت بهاء الله در توضیح این واقعه می‌فرمایند:

«هوالمقتدر العزیز المنیر فسبحان الذی اسرى بعبده فی لحظةٍ من التّهار إلى مقامٍ کان مستوراً عن العالمین و اقلّ من ذلك سیّره من وراء الحجابات حتّی وصل فی رفرق قرب منیر. ثمّ من ذلك المقام أصدعه بروح من الغیب إلى سرادق الهویة الذی لن تطیر إلیه أفئدة العارفین و أشهدّه خلق کلّ شیء و ألهمه من اسرار التّی لن تطیق حرفاً منها کلّ الخلائق اجمعین و بعد ذلك أرفعه إلى محلّ لن یجرى علیه القول ولن یصلّ الیه عقول المقرّبین و بذلك ضاقت صدور الذّین هم کفرو بالله و کانوا فی حجابٍ من النّفس عظیم و عضواً أنامل فؤادهم من العیظ قل موتوا بغیظکم هذا من أمرالله لا مردّ له و أثبتنا الحکم فی لوح کریم.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۴۱۲)

مضمون: (اوست توانای عزیز نورانی. پس مقدّس است کسی که سیر داد بنده‌اش را در لحظه‌ای از روز به مقامی که از جهانیان مستور است و در مدّتی کمتر از آن سیر داد او را به آن سوی پرده‌ها تا واصل شد به اوج قریبّت خداوند. سپس از آن جا او را به روحی از غیب به سوی سرایده‌های هویت [خداوند] که قلوب عارفان بدان جا راه ندارد، بالا برد و آفرینش همه چیز را به او نشان داد و اسراری را که حرفی از آن را کلّ خلائق تحمّل نتوانند به او الهام بخشید و بعد از آن او را به محلی بالا برد که کلام از بیانش عاجز است و عقول مقرّبان بدان راه ندارد و به این علت سینه‌های کافران بالله تنگ شد و در حجاب نفس خود باقی ماندند و انگشت قلبشان را از عصبانیت به

دندان گزیدند. بگو بمیرید از غضب خود از امر الهی. بازگشتی از برایش نیست و ما این حکم را در لوح کریم ثبت کردیم.)

اما حقیقت معراج در حق هر عبدی از عباد خداوند در کلام حضرت بهاء الله بیان می شود:

«حینئذٍ عرج بروح التور فی فؤادک ثم اصعد إلی الله فی سرائر سِرک لثلاثتلفت
بذلک نفسک و قلبک و جسدک و عقلک و کلّ ما لک و علیک و هذا حقّ
المعراج فی مراتب الأسفار و غایة فیض الله المقتدر المهیمن الجبار لتکون
حاکیاً عن شمس جماله و مُدلاً عن قمر إجلاله و مشاهداً نور غیبه لیستندف
بذلک ورقاء حبّک فی ملاء الکزوبین بربوات المقدّسین و نغمات المقرّبین
فقل إنّ الحمد لله رب العالمین» (امر و خلق، ج ۲، ص ۴۴۵، طبع آلمان،
ص ۱۶۸)

مضمون: (در این حین به روح نور در قلب خود عروج کن سپس در اعماق وجودت به سوی خداوند صعود نما به نحوی که نه نفست ملتفت آن شود نه قلبت نه جسدت نه عقلت و نه هر آن چه که موافق یا مخالف تو است. و این حقیقت معراج در مراتب سفرها و نهایت فیض خداوند مقتدر مهیمن جبار است تا باشی حاکی از شمس جمال او و دلیلی باشی از قمر جلال او و نور غیب او را مشاهده کنی و به مدد آن کبوتر حبّ تو در ملاء کزوبین پرواز کند و به الحان مقدّسین و نغمات مقرّبین نغمه سرایی نماید پس بگو حمد خدای یکتا پروردگار عالمیان را.)

خوارق عادات حضرت ابراهیم

معروف ترین موردی که به حضرت ابراهیم نسبت داده می شود و در قرآن کریم نیز تصریح شده، سرد شدن آتش بر آن حضرت است. داستان آن در کتب مختلف نوشته

شده است. در قرآن کریم، در سوره انبیاء (آیه ۶۹) ذکر شده است که خداوند به آتش فرمود که سرد شود: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ». بهاء الدین خرم شاهی در توضیح این آیه از تفاسیر مختلف شرح داستان را این گونه بیان می کند:

«آن گه نمرود بفرمود تا ابراهیم را بگرفتند و در خانه ای باز داشتند و ایشان ساز آتش پیش گرفتند ... یک ماه هیزم جمع می کردند ... آن گه از جوانب آتش در او نهادند تا در او گرفت و سخت شد چنان که مرغ در آن هوا نیارست پدید آمد. آن گاه منجنیقی ساختند ... و ابراهیم را دست و پای بستند و در آن جا نهادند و در آتش انداختند ... چون او را بینداختند جبریل در هوا به او رسید گفت یا ابراهیم هیچ حاجت هست تو را؟ گفت: اما إلیک فلا ما به تو حاجت نیست. جبریل گفت: پس از خدای بخواه. گفت: حسبی من سؤالی علمه بحالی؛ مرا کفایت است از سؤال آن که او حال من می داند. خدای تعالی وحی کرد بر آتش ... ای آتش، سرد شو بر ابراهیم. سردی با سلامت ... فرشتگان بازوهای ابراهیم را گرفتند و او را آسان بر زمین بنهادند. خدای تعالی چشمه ای آب عذب پیدا کرد و انواع ریحان از گل و نرگس ... اهل اخبار گفتند هفت روز آن جا بود ... از ابراهیم پرسیدند که چون بودی در آتش؟ گفت: در همه عمرم از آن خوش تر وقتی نبود مرا ... اما در حقیقت آن که آتش برد شد دو قول گفتند. یکی آن که خدای تعالی برودتی به افراط بیافرید در آتش تا منافات حرارت آتش کرد. و قول دگر آن که: از میان ابراهیم و آتش حایلی کرد تا آتش به او نرسید و قول اول بهتر است لظاهر القرآن (تفسیر ابوالفتح رازی).»

از همین تفسیر کاملاً بر می آید که حقیقت امر بر مفسرین مجهول بوده است و لهذا به شرح و بسط پرداخته اند که چنین بوده و حضرت ابراهیم را چنان در آتش انداختند و غیره و حتی نحوه سرد شدن آتش را نیز حدس می زنند و قولی را بر قولی برتری می دهند؛ اما ابداً اطمینان ندارند که چگونه بوده است.

این آتش نه آتش ظاهری است بلکه آتش عناد و اعراض دشمنان امر حضرت ابراهیم است. در هر عصر و عهدی معاندین با مظاهر ظهور به شدت خصومت و عداوت می نمودند تا مانع از پیشرفت امر الهی گردند. اما، مظاهر ظهور جمیع این بلاها را به دل و جان می پذیرند چون در سبیل رحمان است و هدف از آن هدایت اهل عالم به ملکوت الهی است. از این که آتش نمرودی به ظاهر ظاهر برای آن حضرت گلستان شود که در میان آتش به کمال آسایش بیارامند، چه نتیجه ای حاصل می شود. اما اگر آتش را چون گلستان بپذیرند و دست از تلاش برندارند، حق عبودیت خداوند را به جای آورده اند. حضرت بهاء الله در این مورد می فرمایند:

«بعد از ظهور این طلعات قدسیه در عالم ظهور و شهاده بعضی از نفوس و برخی از ناس که گروهی به ظلمت و جهل که ثمرات افعال خودشان است مبتلا گردند و گروهی به زخارف فانیه مشغول شوند و چون آن جمال غیبی جمیع ناس را به انقطاع کل و انفاق کل دعوت می نماید لهذا اعراض نمایند و به ایذا و اذیت دست درازی نمایند و از آن جایی که این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت جمیع بلاها را در سبیل حق قبول نمودند، لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند به قسمی که آن چه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضا و جوارح این کینونات مجرّده در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند.» (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۳۴۲)

تحمّل این بلاها و آزارها صرفاً برای آن است که اهل عالم هدایت شوند. اگر حضرت ابراهیم در میان آتش به آسایش در میان گلستان مشغول شود، چه کسی به هدایت خلق پردازد؟ حضرت بهاء الله می فرمایند:

«انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند.» (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۱۶۴)

حضرت عبدالبهاء در مقام مثال می فرماید:

«هرچند در ایران نائره امتحان شعله به آسمان زده، ولی الحمدلله یاران مانند خلیل الرحمن آتش را برداً و سلاماً یافتند.» (منتخبات مکاتیب، ج ۶، ص ۷۳)

و در تبیین معنای حقیقی عبارت «یا نار کونی برداً و سلاماً» می فرماید:

«یاران آن سامان در این امتحانات خمسه به اشدّ درجه افتادند ولی به قوت ایمان و پیمان، مقاومت جمیع این بلاها و رزایا کردند. چون ذهب ابریز در آتش آزمایش رخ برافروختند و مانند درختان محکم ریشه از عواصف و قواصف نلغزیدند. از نسیم عنایت سبز و خرم گشتند. این است معنی آیه مبارکه یا نار کونی برداً و سلاماً...» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۲۲۲)

در بیان دیگر به بیان معنای حقیقی «نار نمرودی» می پردازند:

«ای خلیل جلیل، حمد کن حضرت کبریا را که نار نمرود ضلالت و هوی به عنایت مولی الوری برداً و سلاماً شد و گلخن جهالت و عمی گلشن نور و هدی گردید.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۲۲۲)

حضرت بهاء الله نیز نار نمرودی را اینگونه توصیف می فرماید:

«اذکر اذ او قد نمرود ناز الشّرک لیحترق بها الخلیل، انا نجیناه بالحقّ و أخذنا نمرود بقهر مبین» (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۹۰)

مضمون: (یاد آور وقتی که مشتعل شد آتش شرک نمرود تا ابراهیم را بسوزاند، او را به حقّ نجات دادیم و نمرود را به قهری آشکار گرفتیم). در این جا از آتش به «نار شرک» یاد شده است.

حَقّ دوستی با حَقّ، که مقام حضرت ابراهیم خلیل بود، آن است که تمام مَن فی الوجود را معدوم داند و حَقّ را بیدار و حاضر بداند و خود نیز تمامی توجّهش به حَقّ باشد. حضرت عبدالبهاء در لوحی کوتاه این مقام را توصیف می‌فرماید:

«هو الاهی، ای سمی خلیل جلیل در مقام خلت الهیه انسان از مَن فی الوجود غافل و غائب و به حَقّ متنبّه و هوشیار و بیدار و حاضر. از عنایت ملیک محمود و سلطان وجود امیدواریم که به نار موقده ربّانیه چنان مشتعل گردی که نیران فرعون نفس و نمرود هوی چون گلشن صفا برداً و سلاماً گردد و مشعل خلت شعله برافروزد. و البهء علیک ع ع» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۲۲۲)

حضرت بهاء الله در تمجید حضرت ابراهیم می‌فرماید:

«وقتی از اوقات در دیباج کتاب انقطاع کلمه مبارکه محکمه حضرت خلیل را ذکر نمودیم که شاید عرفش عالم را معطر نماید و امم را آگاه سازد. در حینی که نار ظلم نمرود مشتعل و حکم بر احراق هیکل خلیل زمان روح ما سیوا فداه از آن مطلع شرک صادر، ظاهر شد از آن حضرت آن چه را که رایحه اش از عوالم معانی و بیان و حکمت و عرفان قطع نشود. حینی که آن حضرت را معلق نمودند در نار، جبرئیل به امر حَقّ به او رسید و عرض نمود «أ یكون لک حاجة» قال «أما إلیک فلا». لعمر الله عرف این بیان حقایق وجود را به نور انقطاع منور فرمود. اگر نفسی به حرارت این بیان فائز شود، او از عالم و عالمیان بگذرد و بما أراد الله تمسک جوید.» (حدیقه عرفان، ص ۱۲۴)

از بیان فوق کاملاً مشهود است که آن چه در حضرت ابراهیم ممدوح بود، انقطاع آن حضرت و بی‌اعتنایی اش به نار نمرودی بود. در واقع نفس تحمّل بلایا در راه خدا و هدایت بندگان، رنج‌های جسمانی را برای مقربان درگاه کبریا خوش‌گوار و آتش سوزان را گلستان می‌سازد.

مکالمه جبرئیل با حضرت ابراهیم، که بخشی از آن در دو فقره آثار حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در بالانقل شد، در لوح مبارکی از قلم حضرت عبدالبهاء عزّ صدور یافته که ذیلاً نقل می‌گردد: ^(۱۵)

«هوالبهی ای عاشق روی بهاء، گویند چون ابراهیم خلیل را در آتش سعیر انداختند، جبرئیل ندا کرد (هل لك حاجة؟) خلیل جلیل جواب داد: (أما إلیک فلا! کفی عن سؤالی علمه بحالی). حال، تو نیز توجه به حضرت غیب ابهی کن و بگوی: ای واقف اسرار، ای هادی ابرار، ای مونس احرار، جانم بفدایت. ای دلبر دلجو، ای گلرخ مهرو ای سرور خوش‌خو، جانم بفدایت. حاجت تو بدانی، هرچند نهانی، در هر دمی آنی، جانم به فدایت. ع ع»

حضرت عبدالبهاء تحمّل این بلایا را آن‌چنان برای طلعات مقدسه خوش‌گوار می‌دانند که اوج دار برای حضرت مسیح نهایت آرزوی دل و جان گردد و آتش نمرودی هم چون گلستان شود:

«ملاحظه فرمایید که طیور حدائق قدس و نسور حظائر انس در هیچ عهدی در این گلخن فانی آرمیدند و یا از شاخسار آمال گلی چیدند و یا دمی راحت و آسایش دیدند و یا آن که مسرت جان یافتند و فسحت وجدان جستند؟ هر صبحی را شام تاریک دیدند و هر شامی را وقت سرگردانی و بی‌سر و سامانی یافتند؛ گاهی غل و زنجیر یوسفی اختیار نمودند و گاهی تلخی شمشیر چون سید حضور به کمال سرور چشیدند دمی آتش جان‌سوز نمرود را گلستان یافتند و گاهی صلیب و دار یهود را اوج آرزوی دل و جان ملاحظه نمودند؛ وقتی نیش ستمکاران را نوش یافتند و زمانی تیر و تیغ یزیدان را مرهم زخم دل ناتوان. باری، اگر جهان بی‌بقا و جهانیان بی‌وفا را قدر و بهایی بود، اول این نفوس مقدسه تمتای آسایش و زندگانی می‌نمودند و آرزوی خوشی و کامرانی.»

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۴۴)

در این بیان کاملاً مشهود است که هیچ‌یک از طلعات مقدسه تمنای آسایش و کامرانی ظاهری ننمودند، بلکه به کمال طوع و رغبت بلائی فی سبیل الله را پذیرفتند و آسایش حقیقی را در آن دیدند و حضرت ابراهیم نیز از این امر مستثنی نبود؛ بلکه آتش اعراض و اعتراض نمود را پذیرفت و آن را گلستان حقیقی یافت و به این جهت فرمود که آن قدر که در آن آتش مسرور و مستریح بودم هرگز در عمرم نبودم، زیرا در راه محبوب آفاق مبتلا به بلا شده بود.

طلییدن خوارق از حضرت ربّ اعلی

اگرچه خوارق عادات از حضرت ربّ اعلی نقل شده است، اما آن حضرت اتیان حجّت به معجزات و خوارق عادات را مردود شمرده‌اند. در بیان فارسی از قلم مبارک این بیان نازل:

«إِنَّ مَنْ اسْتَدَلَّ بِغَيْرِ كِتَابِ اللَّهِ وَآيَاتِ الْبَيَانِ وَعَجَزَ الْكُلَّ عَنِ الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا فَلَا دَلِيلَ لَهُ وَمَنْ يَرُورَى مَعْجَزَةً بِغَيْرِهَا فَلَا حِجَّةَ لَهُ.» (بیان فارسی، واحد ۶، باب ۸)

مضمون: (اگر کسی به غیر کتاب الهی و آیات کتاب بیان استدلال نماید و همه از آوردن مثل آن عاجز بمانند، دلیلی بر او نیست و کسی که معجزه‌ای به غیر از آن [کتاب] روایت کند، حجّتی بر او نیست).

در لوحی از قلم اعلی به این نکته شهادت داده شده است که بعد از ظهور حضرت اعلی:

«مع آن که ظاهر شد به حجّتی که کُلّ از اتیان مثل آن خود را عاجز مشاهده نمودند؛ بعد به معارضه برخاستند و خوارق عادات طلب نمودند. آن ذات قدم رساله استدلالیه که به دلائل سبعة معروف است، مرقوم فرمودند و جمیع

حجّت و دلیل را به آیات منتهی نمودند و از قلم قدس جاری که الیوم این آیات، که از سحاب عزّ نازل شده، حجّت است بر شرق و غرب عالم و حجّتی فوق آن نبوده و نخواهد بود چنانچه ولیعهد [ناصرالدین میرزا] آن جوهر صمد را در مجلس خود حاضر نمود و حجّت خواست. آن جمال قدم فرمودند آیات الیوم حجّت است. بالاخره نپذیرفتند و کُلّ بر قتل آن ساذج قدم فتوا دادند إلاّ معدودی که به آیات الهی موقن شده و از مغرب کفر و ضلال به مشرق ایمان و اقبال توجّه نمودند.» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۱)

جناب اشراق خاوری (ذیل) «استدعا آن که دوستان این ذیل را به غبار اکاذیب نیالیند» در قاموس لوح ابن ذئب) روایتی را نقل می‌کنند که اوایل ظهور جمعی از اصحاب حضرت نقطه اولی کتاب بزرگی حاوی معجزات و خوارق عادات صادره از آن حضرت نگاشته و در بغداد به حضور مبارک جمال قدم تقدیم داشتند. هیکل مبارک امر فرمودند که آن کتاب را در شطّ دجله بشویند و فرمودند که اهل اسلام کتاب‌ها در معجزات و خوارق از ائمه اطهار روایت و تألیف نمودند و همان کتاب‌ها و روایات سبب شد که گلوله‌های بسیار به سینه مبارک حضرت اعلیٰ خورد و در آیات والواح نیز این قضیه مردود و ممنوع.

طلبدن خوارق عادات از جمال قدم

جمال قدم می‌فرمایند:

«سبحان الله بعضی از نفوس، که سال‌ها ادعای استقامت می‌نمودند، چون فی الجمله امتحان به میان آمد فزوا کَحْمَرٍ مُسْتَنْفَرَةٍ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» (۱۶) چندی قبل مکتوبی از قریه منشاد به ساحت اقدس ارسال نمودند و در آن مکتوب از حَقّ جَلّ جلاله خوارق عادات طلب کرده‌اند لأجل اطمینان نفوس و ایقان قلوب. ولکن سائلین بعضی از علمای فرقان بودند. مشاهده شد اگر به اسم آن

نفوس ذکر این ظهور و حجت و برهانش شود شاید سبب ضوضای علمای فرقان گردد؛ لذا اسناد را تحویل و تبدیل نمودیم و از ملکوت بیان نازل شد آن چه که هر منصفی اگر به قرائت آن فائز شود، مادام الحیات به (رَجَعْتُ إِلَيْكَ يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِ) ناطق گردد؛ و یکی از آن نفوس هم اظهار تصدیق می نمود و بعد از ملاحظه تحویل اسناد متزلزل مشاهده گشت. لایعزبُ عَنْ عِلْمِهِ مِنْ شَيْءٍ يَسْمَعُ وَ يَرَى وَ هُوَ الْمَهِيْمُنْ عَلٰى مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِيْنَ. امید آن که از اضطراب به اطمینان و از توقّف به رجوع فائز شوند؛ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الْكَرِيْمُ. مع آن که اهل آن قریه در این ارض موجود و در ظاهر ظاهر هم امور آن ارض معلوم و واضح، مع ذلک واقع شد آن چه که شایسته نبود. کجا است شأن آن نفوس و نفوسی که از شبهه و ریب و ظنون و اوهام انام گذشته اند و قصد بحر معانی نموده اند ... نفوس اربعه اهل منشاء را طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسَمَعُوا مَا خُلِقَتْ الْاٰدَاۡئُ لِاصْغَاۡئِهِ؛ وَلٰكِنْ حَاضِرْ نَشَدْنَد. قَدْ مَنَعَتْهُمُ الْاَوْهَامُ عَنْ نُوْرِ الْيَقِيْنِ.» (مجموعه اشراقات، ص ۱۶)

اما مواردی نیز وجود داشته که جمال مبارک با درخواست ظهور خوارق عادات نظر موافق ابراز داشته اما موکول و منوط به شرایطی فرموده اند. جریان طبیعی امور، یعنی آن چه که طبق عادت و معمول است، مرجح است، اما اگر کسی با مشاهده خوارق عادات به شاطی هدایت مهتدی گردد، حقّ او را نومید نفرماید. آقا رضا قنّاد واقعه ای را نقل می کند که شنیدنی است. جناب بالیوزی از قول او چنین نوشته اند:

«آقا رضا نقل می کند که شبی در همان دوران [در ادرنه] کلیه زائرین و اکثر اصحاب در اندرونی در حضور حضرت بهاء الله مشرف بودند و هیکل مبارک راجع به حوادثی که در عراق (محلی که طرفداران میرزا یحیی در نهایت فعالیت بودند) جریان داشت و راجع به اعمال و رفتار ملا محمدجعفر نراقی و درباره معجزات و خوارق عادات صحبت می فرمودند. در ضمن فرمودند البته نباید جریان طبیعی حوادث را ناچیز شمرد؛ اما اگر بعضی افراد حادثه

بخصوصی را معیار ایمان خود قرار بدهند و عهد کنند که در صورت وقوع آن را گردن نهند، خداوند با لطف فراوان خود آن نیت را برآورده می‌سازد. مثلاً ببینید این ملاً محمد جعفر که لنگ و عاجز است. فرض کنید که او شفای خود را معیاری برای ایمان خود قرار دهد. البتّه تصمیم با خود او است؛ بگذارید برود به میرزا یحیی متوسّل شود؛ ولی اگر نتیجه دلخواه را به دست نیاورد، می‌تواند به این درگاه متعال روی بیاورد. این بیان هیکل مبارک به گوش ملاً محمد رسید، اما او قابل اصلاح نبود. علمای شیعه در عراق نیز سال‌های قبل از آن به همین ترتیب جسارت مقابله با شرط هیکل مبارک را نموده و روی برگردانیده بودند.» (بهاء الله، شمس حقیقت، ص ۳۰۶)

واقعه مربوط به علمای شیعه که در بالا به آن اشاره شد، بسیار معروف است. در بیانی می‌فرمایند:

«أردنا فی العراق أن نجتمع مع العلماء العجم لما سمعوا فزوا و قالوا إن هو إلا سحرٌ مبین.» (کتاب مبین، ص ۱۵۱)

مضمون: (در عراق خواستیم که با علمای ایرانی جمع شویم. زمانی که شنیدند، فرار کردند و گفتند نیست این مگر جادوی آشکار). اما کلّ واقعه از لسان مظهر امر چنین است:

«أن یا قلم القدم اذکر الأمم ما ظهر فی العراق إذ جاء رسولٌ من معشر العلماء و حضر تلقاء الوجه و سئل من العلوم؛ أجبناه بعلمٍ من لدنا إن ربک لعالم الغیوب. قال نشهد عندک من العلوم ما لأحاطه أحدٌ إنّه لایکفی المقام الذی ینسبونه الناس إلیک؛ فأتنا بما یعجز عن الإتیان بمثله من علی الأرض کلّها. کذلک قضی الأمر فی محضر ربک العزیز الودود. فانظر ما ذا ترى إذا انصعق فلما أفاق قال آمنْتُ بالله العزیز المحمود؛ اذهب إلی القوم فاسئلوا ما سئلتُم إنّه لهُو المقتدر علی ما یشاء لایعجزه ما کان و ما یکون. قل یا معشر العلماء إن

اجتمعوا علی أمری ثم اسئلوا ربکم الرحمن ان اظهر لکم سلطاناً من عنده آمنوا و لا تكونن من الذینهم یکفرون. قال الآن طلع فجر العرفان و تمت حجة الرحمن. قام و رجع إلى القوم بأمر من لدی الله العزیز المحبوب. قضت ایام معدودات و ما رجع إلینا إلى ان أرسل رسولاً آخر أخبرنا بأن القوم أعرضوا عما أرادوا و هم قوم صاغرون. كذلك قضی الأمر فی العراق إتی شهید علی ما أقول و انتشر هذا الأمر فی الأقطار و ما استشعر أحدٌ كذلك قضینا ان أنتم تعلمون.» (کتاب مبین، ص ۱۹۹)

مضمون: (ای قلم قدم، ذکر کن برای مردمان آن چه که در عراق ظاهر شد موقعی که فرستاده‌ای از سوی جمع علما آمد و در حضور حاضر شد و از علوم سؤال کرد؛ جوابش را به علمی دادیم که لدنی بود؛ به درستی که پروردگارت بر غیب آگاه است. گفت شهادت می‌دهیم که نزد تو علومی وجود دارد که هیچ کس بر آن احاطه ندارد. اما این علم برای مقامی که مردم به شما نسبت می‌دهند کافی نیست. برای ما معجزه‌ای بیاور که تمام مردم روی زمین از آوردن مثل آن ناتوان باشند. این چنین واقع شد امر در حضور پروردگار عزیز و دودت. پس بنگر آن چه را که سبب انصعاق شد وقتی که ظاهر گشت. گفت ایمان آوردم به خداوند عزیز محمود. [گفتیم] برو نزد قوم بپرس هر آن چه را که بخواهند که خداوند مقتدر است بر هر آن چه بخواهد و آن چه که بوده و هست او را ناتوان نسازد. بگوای جمع علماء، بر امری اتفاق کنید سپس از پروردگار رحمان بخواهید. اگر ظاهر کرد برای شما به قدرتی از سوی خود ایمان بیاورید و نباشید از کسانی که کافرند. گفت اکنون فجر عرفان دمید و حجت رحمان به اوج خود رسید. برخاست و با امری از سوی خداوند عزیز محبوب به سوی قوم بازگشت. چند روزی گذشت و به سوی ما باز نگشت تا آن که فرستاده دیگری فرستاد که به ما خبر داد که قوم از آن چه که خواسته بودند برگشتند و این‌ها پست و حقیرند. این چنین

امر واقع شد در عراق و شهادت می‌دهم بر آن چه می‌گویم و این موضوع در همه جا شایع شد و احدی به خود نیامد. این چنین مقدر کردیم اگر باشی از داندگان.)

داستان این شخص، که به ملاحسن عمو مسمی بود، در فصل نهم (ط) مفاوضات نیز به تفصیل نقل شده است. ملاحسن عمو اگرچه نزد حضرت بهاءالله باز نگشت، اما قضیه را همه جا بیان کرد.

ظهور خوارق عادات از جمال مبارک

حضرت بهاءالله تصریح می‌فرماید که ظهور خوارق عادات که به تقاضای خلق صورت گیرد ابدأ در هدایت آنها به ظلّ رایت امرالله تأثیری ندارد مگر تحت شرایطی که مربوط به قلوب نورا است. در بیانی از قلم قدّم نازل:

«كَمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ حَضَرُوا تَلْقَاءَ الْعَرْشِ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا وَ مِنْهُمْ مَنْ أَرَادَ خَوَارِقَ مَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعَادَاتِ. فَلَمَّا أَظْهَرْنَا لَهُمْ مَا زَادَهُمْ إِلَّا الْخُسْرَانَ الْمَبِينِ.»
(کتاب مبین، خطّ زین‌المقرّبین، ص ۳۴۱)

مضمون: (چه بسا از مشرکین که به حضور آمدند و بعضی از آنها خواهان دنیا بودند و بعضی از آنها آن چه را که خارق عادات آنها باشد طلبیدند. وقتی که برای آنها ظاهر کردیم جز افزودن بر زیان آشکارشان ثمری نداشت).

در واقع عباد حقیقی کسانی هستند که جز اراده حقّ و مظهر او هیچ اراده‌ای نداشته باشند. این افراد دارای قلب پاک و نورانی‌اند. حضرت بهاءالله می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ نُورٌ مَا أَرَادُوا إِلَّا مَا أَرَادَ اللَّهُ لَهُمْ. أَلَا أَنَّهُمْ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. يَصْلُونَ عَلَيْهِمْ أَهْلَ الْمَلَكُوتِ ثُمَّ الَّذِينَ يَطُوفُونَ عَرْشَ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.» (کتاب مبین، خطّ زین‌المقرّبین، ص ۳۴۱)

مضمون: (کسانی که در قلوبشان نوری باشد جز آن چه که خداوند برایشان خواسته نمی‌طلبند. هر آینه آنها سالک در راه راستند. درود می‌فرستند بر آنها اهل ملکوت و کسانی که طائف عرش پروردگارند).

در مقابل نفی خوارق عادات، از تأثیر آیات سخن می‌گویند:

«كَمْ مِنْ عِبَادٍ أَقْبَلُوا إِلَى الْوَجْهِ وَ سَمِعُوا كَلِمَةً مِنْ فَمِ رَبِّكَ فَدَاوَأْ أَنْفُسَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْعَزِيزِ.» (کتاب مبین، خطّ زین المقرّبین، ص ۳۴۱)

مضمون: (چه بسا از بندگانی که به حضور آمدند و کلمه‌ای از زبان پروردگارت شنیدند و خود را در راه خداوند عزیز فدا کردند).

زیرا در آیات تأثیری وجود دارد که آدمی را از کلّ ماسوی الله منقطع می‌سازد و این معنی در این بیان جمال مبارک بیان شده است:

«لَعَمْرِي لَوْ يَأْخُذُكَ عَرَفَ الْآيَاتِ لِيَجْذِبَكَ عَلَى شَأْنٍ تَنْقَطِعُ عَنِ الْأَشْيَاءِ وَ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِكَ مُقْبِلًا إِلَى الْعَرَاءِ وَ تَنَادَى فِيهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ أَيْنَ أَنْتَ يَا مَقْصُودَ الْعَالَمِينَ وَ مَحْبُوبَ الْعَارِفِينَ.» (کتاب مبین، ص ۳۷۱)

مضمون: (قسم به جانم اگر بوی خوش آیات به مشامت رسد تو را به نحوی مجذوب سازد که از همه چیز وارسته و گسسته شوی و از خانه خودت خارج شده به بیابان بروی و در هر صبح و شب ندا در دهی که کجایی ای مقصود عالمیان و محبوب عارفان)

همان‌طور که در بالا ذکر شد از مظاهر ظهور، لاجل اثبات اقتدار الهی، خوارق عادات ظاهر می‌شود، اما این امور نه به درخواست عباد، بلکه به اراده خود آنها بروز می‌کند و بسا از اوقات که ابداً تأثیری در ایمان آوردن نفوس نداشته است.

جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند:

«اگر ناس به خلع انصاف مزین شوند، جمیع اذعان نمایند که بینة الهی و برهان عزّ صمدانی بکینونته ظاهر شده. چه مقدار عباد که به چشم خود خوارق عادتیه و ظهورات الهیّه را مشاهده نمودند و لسانشان به مدح جمال رحمان ناطق به شأنی که اشعار لاتحصی در مدحش انشاء نمودند و مع ذلک به حجباتی، که ابداً عندالله حکم وجود بر آن نشده، چنان محتجب گشته‌اند که جمیع را انکار نموده، حال در بیداء ضلال سائرند و در تیه غفلت و جهل سالک به شأنی که آن چه به بصر خود دیده‌اند و به قلب خود ادراک نموده‌اند از جمیع غافل شده‌اند. لم یزل چنین بوده و لایزال چنین خواهد بود. و اگر در کلّ حین حقّ به حجّت لائح مبین ظاهر شود، هرآینه مشرکین را نفع حاصل نه.»
(امر و خلق، ج ۲، ص ۵۹۴ - طبع آلمان، ص ۳۱۷)

از آن گذشته، حضرت بهاءالله از مؤمنین به خود خواسته‌اند که ذیل امرالله را به ذکر خوارق عادات آلوده نسازند و به بیان این‌گونه امور نپردازند. در لوح نازل خطاب به شیخ نجفی (ص ۲۵) مذکور:

«استدعا آن که دوستان این ذیل را به غبار اکاذیب نیالیند و به ذکر خوارق عادات که نزد ایشان است از شأن و مقام و تقدیس و تنزیه نگاهند.»

اما باید توجه داشت که اگر کسی خواست دست به این کار بزند، یعنی خوارق عاداتی را که از حضرت بهاءالله مشهود شده و کسانی آن را ثبت کرده‌اند جمع‌آوری نماید، نباید او را منع کرد و اسباب کدورت خاطرش را فراهم نمود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«... و اما قضیه تحریر و جمع کردن آثار عجیبه و غرائب خوارق عادات که از جمال قدم مشهود اولی الابصار گشته، منعی سبب خمودت قلوب گردد؛ لهذا تعزّض نباید نمود...» (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۵۴)

معجزات حضرت بهاء الله

در کلام آخر باید با استناد به بیان مرکز میناق به معجزات حضرت بهاء الله، یعنی آن چه که در رسالت آن حضرت مشهود بوده و در سبیل هدایت خلق الله از آن حضرت ظاهر و باهر شده، اشارتی بشود. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

«و من آیاته ظهور الدلائل و الاشارات و بروز العلام و البشارات و انتشار آثار الاخبار و انتظار الابرار و الاخيار و أولئك هم الفائزون. و من آیاته أنواره المشرقة من أفق التوحيد و أشعته الساطعة من المطمع المجيد و ظهور البشارة الكبرى من مبشره الفريد انّ في ذلك لدليل لائح لقوم يعقلون و من آیاته ظهوره و شهوده و ثبوته و وجوده بين ملاء الاشهاد في كلّ البلاد بين الاحزاب الهاجمة كالذئاب و هم من كلّ جهة يهجمون و من آیاته مقاومة الملل الفاخمة و الدول القاهرة و فريق من الاعداء السافكة للدماء الساعية في هدم البنيان في كلّ زمان و مكان انّ في ذلك لتبصرة للذين في آيات الله يتفكرون. و من آیاته بديع بيانه و بليغ تبيانه و سرعة نزول كلماته و حكّمه و آیاته و خطبه و مناجاته و تفسير المحكمات و تأويل المتشابهات. لعمرک انّ الامر واضح مشهود للذين يبصر الانصاف ينظرون. و من آیاته اشراق شمس علومه و بزوغ بدر فنونه و ثبوت کمالات شؤونه و ذلك ما أقرب به علماء الملل الراسخون. و من آیاته صون جماله و حفظ هيكل انسانيه مع شروق أنواره و هجوم أعدائه السنان و السیوف و السهام الراشقة من الالوف و انّ في ذلك لعبرة لقوم ينصفون. و من آیاته صبره و بلاؤه و مصائبه و آلامه تحت السلاسل و الاغلال و هو ينادى (الى الى) يا ملاء الابرار (الى الى) يا حزب الاخيار (الى الى) يا مطالع الانوار قد فتح باب الاسرار و الاشرار في خوضهم يلعبون. و من آیاته صدور كتابه و فصل خطابه عتاباً للملوك و انداراً لمن هو أحاط الأرض بقوّة نافذة و قدرة ضابطة و انثّل عرشه العظيم بايام عديدة و انّ هذا الأمر مشهود مشهور عند العموم. و من آیاته علو كبريائه و سمو مقامه و عظمة جلاله و سطوع جماله في أفق السجن فذلت له

الاعناق و خشعت له الاصوات و عنت له الوجوه و هذا برهان لم یسمع به القرون الاولون. و من آیاته ظهور معجزاته و بروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً کفیض سحابه و اقرار الغافلین بنفوذ شهابه لعمره انّ هذا الامر ثابت واضح عند العموم من کل الطوائف الذین حضروا بین یدی الحی القيوم. و من آیاته سطوع شمس عصره و شروق بدر قرنه فی سماء الاعصار و الائج الأعلى من القرون بشؤون و علوم و فنون بهرت فی الآفاق و ذهلت بها العقول و شاعت و ذاعت و انّ هذا الأمر محتوم.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۳۸)

مضمون: (و از آیاتش ظهور دلایل و اشارت و آشکار شدن علائم و بشارات و انتشار آثار خیرها و انتظار نیکان و این که آنها فائز شدند. و از آیاتش انواری که از افق توحید اشراق کرد و شعاعی که از مطلع مجید درخشید و ظهور بشارت کبری از مبشر بی نظیرش. در این دلیلی روشن برای قومی است که فکر کنند؛ و از آیاتش ظهورش و شهودش و ثبوتش و وجودش در بین مردم در جمیع شهرها بین گروه‌هایی که از همه طرف چون گرگان حمله‌ور بودند. و از معجزاتش مقاومت در مقابل ملت‌ها و دولت‌های نیرومند و گروهی از دشمنان خونریز که در ویران کردن بنای الهی در هر زمان و مکانی سعی می‌کردند و در این موضوع عبرتی برای کسانی است که در آیات الهی فکر کنند. و از معجزاتش بیان بدیع و استدلال فصیح و سرعت نزول کلمات و حکمت‌ها و آیات و خطبه‌ها و مناجات و تفسیر محکمت و تأویل متشابهات. قسم به جانت که امر واضح و مشهود برای کسانی است که به دیده انصاف بنگرند. و از معجزاتش اشراق شمس علومش و درخشیدن قمر فنونش و ثبوت کمالاتش و این امری است که علما راسخون ملت‌ها به آن اقرار کردند. و از معجزاتش آن که علی‌رغم اشراق انوارش و هجوم نیزه و تیر و شمشیر هزاران دشمن جمالش و هیکل انسانی‌اش محفوظ ماند و در این نیز برای منصفان عبرتی است. و از معجزاتش صبرش بر بلاها و مصائبش و رنج‌های در زیر زنجیر و غل و ندایش که ای ملأ ابرار به سوی من بیایید و

ای نیکان به سوی من بیاید و ای کسانی که محلّ طلوع انوارید به سوی من بیاید که دروازه اسرار گشوده گشت و اشرار در کند و کاو خود به بازی مشغولند. و از معجزاتش صدور کتابش و فصل الخطابش خطاب به ملوک و انذار به کسی که به قوت نافذه و قدرت ضبطکننده کره ارض را احاطه کرده و تاج و تخت عظیمش در طی چند روز تخریب شد و این امری مشهود و مشهور نزد عموم است. و از معجزاتش بزرگواری اش و بلندی مقامش و عظمت جلالش و تاییدن نور جمالش در افق زندان که گردن‌ها در مقابلش ذلیل شد و صداها فروکش نمود و وجوه خاضع شد و این برهانی است که در قرون اولیه ابداً شنیده نگشت. و از آیاتش ظهور معجزات و بروز خوارق عادات پشت سر هم مانند ریزش باران از ابر و اقرار غافلین به نفوذ کلامش که چون شهاب است. قسم به جانش که این امری است ثابت و واضح نزد عموم از هر طائفه‌ای که به حضورش بار یافتند. و از معجزاتش اشراق خورشید زمانش و تاییدن قمر قرنش در آسمان قرون و اعصار و بلندای آسمان قرون به شئون و علوم و فنونی که آفاق را روشنی بخشید و عقول را متحیر ساخت و اشاعه یافت و انتشار پیدا کرد و به درستی که این امری حتمی است).

کلام آخر

مظاهر ظهور با حجتی ظاهر می‌شوند که احدی نتواند مانند آن را ظاهر سازد و به قدرتی قیام نمایند که ابداً قعودی در پی نداشته باشد. حضرت عبدالبهاء به مخالفت اعداء با مظاهر ظهور اشارتی لطیف دارند:

«قوم ثمود عنود عدو صائل بودند ولی قوه حضرت صالح را حائل نگشتند و قوم عاد هر چند بیداد نمودند با وجود این سیف روحانی حضرت هود مغمود نشد و نار الله الموقده مخمود نگشت و نمرود ذلیل هر چند صلیل سلاح را به

مسامع آفاق رساند ولی خلیل جلیل را مقاومت نمود و قبطیان گمراه هر چند صف سپاه آراستند ولی با حضرت موسی حرب و جدال نتوانستند و یهود جحود هر چند عربده نمودند و جمال موعود را نار مخمود انگاشتند و فریاد و صیحه برافراشتند و به انواع اذیت و جفا برخاستند ولی عاقبت مقاومت نتوانستند و صنایدید حجاز سید بطحاء را انواع اذیت و جفا کردند و به قدر مقدور صدمه زدند و به ابتلا انداختند بلکه سید ابرار از شدت هجوم هجرت فرمود و در یثرب اعلاء کلمة الله فرمود؛ بعد اقوام مختلفی و ملل متعدده متفق شدند و حرب احزاب حاصل گشت و آن مرکز انوار محاصره شد باز مقابله نمودند.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۸۶)

به این ترتیب خوارق عادات آن است که نفسی به تنهایی مقاومت عالم نماید؛ خوارق عادات آن است که کلام الهی نفوذ در قلوب و ارواح کند؛ خوارق عادات آن است که نفسی خلق منہمک در ظلمات را به سوی نور هدایت نماید؛ خوارق عادات آن است که نفسی به تنهایی بر علیه فساد مستولی بر عالم برخیزد و علم صلاح و اصلاح را به اهتزاز آورد و از احدی خوف به دل راه ندهد و در مقابل هیچ مانعی توقف ننماید. در این سبیل هر آیتی را ظاهر تواند و هر آن چه از حجّت و برهان باهر فرماید به اراده مطلقه خود او بستگی دارد. حضرت بهاء الله می فرماید:

«این کینونات مشرقه از صبح احدیه را به حجّتی ظاهر فرموده که دون آن کینونات مشرقه مرسله از اتیان به مثل آن عاجز و قاصر بوده اند تا احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند. چه که من دون حجّت واضحه و برهان لائحه حجّت الهی و برهان عزّ صمدانی بر هیاکل انسانی تمام نبوده و نخواهد بود و لکن تخصیص آن حجّت به آیات منزله و یا اشارات ظاهره و یا دون آن منوط و مشروط به اراده آن سلطان مشیت بوده و خواهد بود و منوط و معلق به اراده دون او نبوده.» (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۱۲)

یادداشت‌ها:

۱. «در جمیع اعصار اعلاء کلمة الله بعد از صعود مشارق انوار به افق اعلیٰ گردید؛ چه که ناس فطرتاً ایمان به غیب را خوش‌تر دارند و دلکش‌تر شمرند. در جمیع احیان در یوم ظهور انکار نمودند و استکبار ورزیدند و بهانه جستند و در لائۀ اوهام آشیانه کردند و چون ملاحظه می‌نمودند که شخصی به هیکل بشری ظاهر و مشابهت جسمانی دارند از موهبت ربّانی محتجب می‌مانند؛ چون بصر شیطان که نظر در جسم خاکی و طلسم ترابی حضرت آدم کرد و از آن کنز بی‌پایان، که اعظم موهبت الهیه و اشرف منقبت انسانیّه است، کور و نابینا شد و (خلقتنی من نار و خلقته من طین) گفت.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۷۸).
۲. «برهان در نزد عوام نادان خوارق عادات است.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۴۸)
۳. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «نفثات روح القدس معجزات آشکار کند.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۵۹) جمال مبارک می‌فرماید: «اکثری از اهل ادیان از مقرّ اقدس خارق عادات دیده‌اند علیّ شأن لا یذکر بالبیان فاسئلوا المدینة و من حولها لیظهر لکم الحق» (اقتدارات، ص ۱۰۳) در بیانی دیگر می‌فرماید: «ان اُردتُم ما یعجز عنہ العباد، فانظروا فی کُلّ ما ظهر من عنده ثم اسئلوا العراق والمدینة التي جعلها الله عرشاً لإسمه الأعظم.» (کتاب مبین، ص ۲۶۸)
۴. از جمله خوارق عادات دور مسیحی، تولّد حضرت مسیح به نفخه الهی بود. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «جرت عادة الملك العلام ان تندفق نطفة الانسان من الاصلاب و تعتقد فی الارحام و خلق المسيح روح الله بنفخة من روحه خارقاً للعادة المستمرة المسلمة بین الانام.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۹)
۵. همان‌طور که در صفحات آینده به آن اشاره خواهد شد، در همان کتب مقدّسه به ظهور خوارق عادات از افراد عادی یا ساحران تصریح شده است.
۶. جمال مبارک در لوح عبدالوهاب می‌فرماید: «انبیاء و مرسلین محض هدایت خلقی به صراط مستقیم حقّ آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلیٰ نمایند.» (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۱۶۴ - مجموعه اشرفات، ص ۲۱۶)

۷. این موضوع در تورات، باب چهارم سفر خروج، آیه ۲ الی ۴ و قرآن کریم، سوره طه، آیات ۱۸ به بعد، سوره قصص، آیه ۳۱ به بعد، سوره نمل، آیه ۱۰ به بعد درج شده است.

۸. این موضوع در تورات، سفر خروج، باب چهارم، آیات ۷ - ۶ و قرآن کریم، سوره الاعراف، آیه ۱۰۸؛ سوره طه، آیه ۲۲، سوره شعراء، آیه ۳۳، سوره النمل آیه ۱۲؛ سوره القصص، آیه ۳۲ تصریح شده است.

۹. این موضوع در تورات، سفر خروج، باب ۱۴، آیات ۱۶ و ۲۲-۲۱ و قرآن کریم، سوره شعراء، آیه ۶۳ و سوره بقره، آیه ۵۰ ذکر شده است. اما، در سوره یونس، آیه ۸۹ فقط به عبور دادن بنی اسرائیل از دریا اشاره شده است. در مورد نحوه واقعی عبور بنی اسرائیل از بحر احمر نگاه کنید به قاموس ایقان، ج ۱، ص ۱۲۳.

۱۰. اصل بیان عربی حضرت عبدالبهاء را در جلد ششم منتخبات مکاتیب، ص ۲۱۸ مطالعه نمایید.

۱۱. کلام مذکور در کتاب ارمیای نبی است که فرمود: «ای قوم جاهل و بی فهم که چشم دارید اما نمی بینید و گوش دارید اما نمی شنوید» (باب ۵، آیه ۲۱).

۱۲. این شعر از مولانا است (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۸۹)

آفتاب آمد دلیل آفتاب	گردلیت بایسد از وی رومتاب
از وی ار سایه نشانی می دهد	شمس هر دم نور جانی می دهد
سایه خواب آزد ترا همچون سَمَر	چون برآید شمس انشَقُ القمَر
خود غریبی چون شمس در جهان نیست	شمس جان باقیی کیش امس نیست

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۹-۱۱۶)

۱۳. انجیل متی، باب ۲۴، آیه ۲۹

۱۴. آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، (دانداس، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۶، ص ۲۲۸)

۱۵. متن صحیح این لوح مبارک در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۹۶ از دارالانشاء در جواب مؤسسه ملی تربیت امری ایران واصل گردیده است. در مرقومه ضمیمه این لوح آمده است: «اگرچه نسخه این لوح به خط هیکل اطهر تا به حال زیارت نشده است، مع ذلک سوادى از آن از نسخه موجود در مرکز جهانی، که به خط ایادی امرالله جناب سمندری علیه رضوان الله است، تهیه و زینت بخش این معروضه می باشد.»

۱۶. اشاره به آیات ۵۰ و ۵۱ سوره مدثر (۷۴): «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» (مانند الاغانی هستند که رمیده‌اند و از شیری گریزند).